



کتابخانه مجلس شورای ملی
تفحص شد
تاریخ ۱۳۰۵

کتابخانه آذربایجان تبریز
کتاب: ...
تقریباً ...
اسامی خریداران قبل از این

ردیف	اسم کتاب	توضیحات
۱	...	...
۲	...	...
۳	...	...
۴	...	...
۵	...	...
۶	...	...
۷	...	...
۸	...	...
۹	...	...
۱۰	...	...

۱۳۰۵
۱۱



خدمت آقایان معارف پروری که قبل از طبع این کتاب را خریدار
گشته و اسم خود را در این کتاب ثبت فرموده اند تشکرات همیما نه خود را
تقدیم داشته توفیق علم دوستی و معارف پروری ایشان را از خداوند کریم خواهیم
مستفید شد

اسامی خریداران قبل از طبع

نشان	نام	مقام	تعداد جلد
۱	نواب اقبال علیخان صاحب	سلطان پوره	یک جلد
۲	جناب آقای سید محمد علی صاحب مولف فرزند نظام	دارالشفا	۵
۳	مستر داریوش نزال کوپر ریجینی	پریجینی	ایک
۴	جناب مولوی سید احمد رضا طباطبائی تحصیلدار	"	"
۵	محمد ظهیر الدین طالب العلم جماعت نهم	"	"
۶	جناب سید ابوالحسن صاحب رضوی	اول تعلقه دار پریجینی	۵
۷	نواب غنایت جنگ بهادر	حیدر آباد	۱۰
۸	جناب مولوی محمد تقی صاحب بلگرامی	بنجاره رود	"
۹	سید محمد تقی صاحب	نائب ناظم آبکاری ششمن نیرت آباد	۵
۱۰	مستر دکتر	پرو فیسر جامعہ عثمانیہ	ایک
۱۱	نواب احمد حسین خاں صاحب	منصف جنگاؤں	۵
۱۲	جناب یاد علی صاحب	اول تعلقه دار میرک	۲

نشان	نام	مقام	تعداد جلد
۱۳	جناب مرزا اسکندر علیخان صاحب	مہتمم آبکاری نظام آباد	یک جلد
۱۴	قاضی تلمذ حسین صاحب	دارۃ الادب	۵
۱۵	مرزا محمد علی بیگ صاحب	نائب ناظم جنگلات	یک
۱۶	سید عزیز الرحمن صاحب وکیل	پیر بمبئی	۲
۱۷	شیخ محی الدین صاحب صدر مدرس	مستقر ناڈیٹر	یک
۱۸	محمد اسماعیل صاحب	پتھر گھٹی محمد امین غنصفر علی پور	۲
۱۹	فرحت گاہ شیرازی	فرحت گاہ شیرازی	یک
۲۰	گراڈ ہوٹل	گراڈ ہوٹل	۲
۲۱	ر قربان حسین صاحب	سرشتہ دار کاماریڈی	یک
۲۲	سید شاہ محی الدین صاحب	کاماریڈی - صیف دارعدالت	۲
۲۳	آقا اسد اللہ کرمانی	کرمانی ہوٹل سٹورنٹ	۲
۲۴	سید حسن اکبر جعفری	مددگار مدرسہ قوانین پر بمبئی	یک
۲۵	محمد عبدالرحمن صاحب	عاطفہ فائپر بمبئی	۲
۲۶	آقا محمد حسین پاک زاد	بمبئی	۲
۲۷	محمد علی محمد گاروئی	اتحادیہ کمپنی	۲
۲۸	محمد اسماعیل پوسٹ فروش	۲	۲
۲۹	آقا سید صیب اللہ صاحب	بمبئی توسط اتحادیہ کمپنی	۲
۳۰	آقای آقا مرزا احمد تقی افشار	فریر روڈ	۵
۳۱	آقای سید باقر	توسط اتحادیہ کمپنی	۲
۳۲	علی محمد شرکان	پن منشن	۲

نشان	نام	مقام	تعداد جلد
۳۳	جناب آقای محمد حسین حاجی شریفی	سیحان اللہ ہوٹل بمبئی	۳ جلد
۳۴	محمد علی ولد حاجی محمد حسن جان بونیک	عمر کاری بمبئی	یک
۳۵	آقای محشر	بمبئی	۲
۳۶	آقا محمد حسن سلطان پور	توسط اتحادیہ کمپنی	۲
۳۷	حاجی آقا علی کرمانی	استولین	۲
۳۸	آقا حاجی محمد علی آقا کاظمی	بمبئی نمبر ۹	۲
۳۹	آقای حاجی علی اصغر سپہر	۲	۲
۴۰	عباس علی اسلاملو	بمبئی	۲
۴۱	آقا محمد خلیل بہنام	۲۲۱ و ۲۲۲ فریر روڈ ہارور	۲
۴۲	آقای حاجی محمد صادق سوتتری	بلڈنگ فورٹ بمبئی	۲
۴۳	آقا عبداللہ مولی	قہوہ خانہ نمبر ۳۰ فورٹ بمبئی	۲
۴۴	میرزا محمد مشردہ	کرفی بلڈنگ - فورلیس اسٹریٹ فورٹ بمبئی	۲
۴۵	مرزا محمد مہدی مشکے	اتحادیہ کمپنی	یک
۴۶	آقای حاجی محمد حسن طہرانی	۲	یک
۴۷	آقا محمد ابن غلام حسین مشتری	مہندی بازار نمبر ۹ بمبئی	۲
۴۸	سید محمود دلیر	مہندی بازار بہارستان نمبر ۹	۲
۴۹	آقا عبدالحمید ماجد	بمبئی	۲
۵۰	اسد اللہ نکوئی	توسط اتحادیہ کمپنی	۲
۵۱	سید حسن قریشی	۲	۲
		خوجہ محلہ	۲



بسم الله الرحمن الرحيم

(بیت)

قبل از آنکه شروع بمقدمه و اصل کتاب شود بهتر نیست
که تیمنا و تبرکاً چند کلمه از کلمات حکمت آیات حضرت مولی الموالی
اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام نوشته شود تا مطالبان
هدایت را سرمشق و راه نما گردد.

(۱) المجاهل لا یرتدع

نادان هیچ برهانی از اندیشه خود منصرف نمی گردد.

جابل چنان بجهل مرکب بود و چار
که گفته های نیک نگویند کفر
لایرتدع بشان وی آورد مرخصی
زیرا که او بفکر خودش گشته استوار

نشان	نام	مقام	تقدیر جلد
۵۲	جناب آقا عبد الرسول گلشن	رأل جبله قلابه	یک جلد
۵۳	آقا علی خان	بائیکله پهلوان شیشین	"
۵۴	آقا سید حسین نصرت	بتوسط اتحادیه کپنی	"
۵۵	آقای حاجی محمد هادی دهبشتیان	باندره	"
۵۶	آقا علی مرزا جبار	دو گبری	"
۵۷	عبدالحسین آزاد	اداره غضنفر	"
۵۸	محمد حسن لاری	قهوه خانه	"
۵۹	محمد علی گازرانی	قونسوگری ایران - بمبئی	"
۶۰	ابو طالب بهاجر	بمبئی	"
۶۱	رسید عبد الرسول کاکا	سنترال رسورتن جمال بلذنگ	"
۶۲	استاد آف ایران مدو اسطری	استاد آف ایران مدو اسطری بمبئی	"
۶۳	محمد کاظم طبعی زاده	تجارت خانه غضنفر لیست بانک	"
۶۴	محمد علی علوی	اتحادیه کپنی	"
۶۵	سید اسد الله وزیر	"	"
۶۶	سید علی اصغر لاری	"	"
۶۷	حسین حاجی علی	توسط آقای کاظمی	"
۶۸	بهانعلی خوش بین	"	"
۶۹	محمد کاظم نمازی	جیل رود ناٹ نمبر ۹	"
۷۰	عزیز الله لکهنور	آگری پاره انیس رود ۵۲ بمبئی	"
۷۱	حاجی آقای بو شهر	جیل رود بمبئی نمبر ۹	"
۷۲	محمد رضوان	نیو سنترال رسورتن چکلا اسطری نمبر ۳	"
۷۳	محمد مظفر علیخان وکیل	پر بمبئی	"

(۲) العلم نرین الحسب

علم زینت دهنده حسب است

بعلم ناز که این زمینت خدا داد است
و اگر تو را نسبی نیک هست علمت نیز
بدان که علم تو پیرایه ای بر ایجاد است

(۳) الصداق لسان الحق

راستی زبان حق (یا حقیقت) است

راستی پیشه کن که شیر خدا
این چنینست شده است راهنما
راستی دان زبان حق ای جان
راستی پیشه سازد در هر جا

(۴) الکریم تغافل و ینخلع

کریم از برای آنکه عطا کند غفلت مینماید و دانسته
فریب میخورد.

طبع کریم هست در عالم بهنجو
از بهر چو د باشدش هر جای جستجو
تو در خیال آنکه فریبش دخیلی
دانسته او فریب خورد از تو و برود

(۵) آله الریاسة سعة الصلح

اسباب سروری فراخ حوصلگی است

گرت هو است که باشی بمردمان
فراخ حوصلگی پیشه کن ز علم و هنر
هر آن حلیم شد ضنا گذشت کمال
ازین هنر شود او بر جهانیاں سرور

(۶) الهو اعد و متبوع

هوا و هوس دشمنی است مطاع

هوای نفس تو را دشمن تن و جان
همین عدوی تو را راهنمای آن است
ولی چه سود که او را بجان تو بیای
بهر هوا و هوس را که اصل ایمان است

(۷) السُّؤالُ یکسر لسان المتکلم و یکسر قلب الشجاع

ذلت سؤال زبان متکلم و قلب شجاع را می شکند

سؤال مایه ذلت است بر صغیر و کبیر
فقیه بی طمع و ارسته تربو ذرا میر
چه اوست بند زبان خنوران آداب
زبان دانا زو کند و تیغ مرد دلیر

(۸) المحسود دائر السقم وان كان صحیح الجسم
حسود همیشه مریض است اگر چه جسمش سالم باشد

حسود از حسد دل همیشه رنجور است
اگر چه چهره او سرخ و جسم پر زور است
بکوش تا تو نگردی اسیر حقد و حسد
که حاسد از همه اوصاف آدمی دور است

(۹) الفکر جللاء العقول

فکر صیقل عقل باست

بهر چه بینگری فکر کن تو در هر جا
که تا حقیقت آن چیز را کنی پیدا

سرو شیر خداوند حسید کرار
که فکر صیقل عقل است و در هر دانا

(۱۰) الکیس من قصرت آماله

عاقل کسیست که آرزوهای او کوتاه باشد

اگر تو عاقل و دانا ای همیشه خصل
بروزگار نباید دراز کرد آمال
چه گفته اند که آمال عاقلست فقیر
بس این نصیحت اگر در جهان است کمال

(۱۱) الشریف من شرفته خلا له

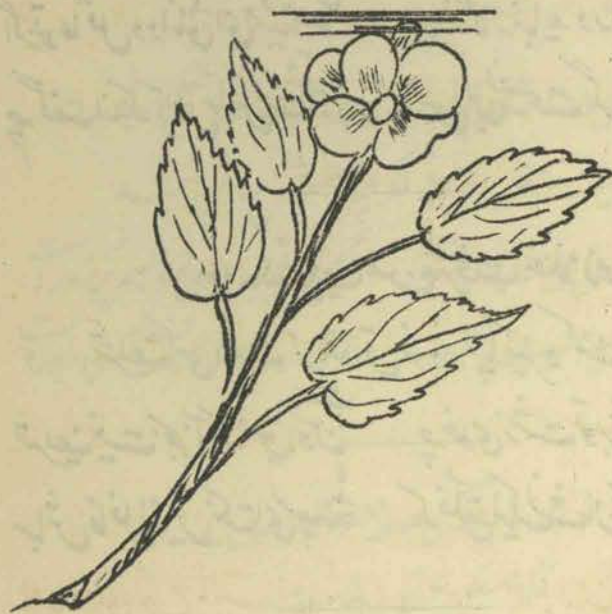
شریف کسی است که اخلاق خود را پاکیزه کند

شریف نیست بجز آنکه خلق او است
چه خوی زشت تو بر خلق مایه محنت است
مباش غافل از این نکته ای پسند
که خلق نیکنشان شریف محنت است

۱۴۱) النصیح بین الملاء تقریج

نصیحت میان جماعت شناخت است.

اگر چه عادت یاران غالب است چنین
کنند پند به احباب خویشان تلقین
و لیک دوست بود آنکه در خفا گوید
نصیحت بملاء خود نصیحت است یقین



بنام خدای بخشاینده مهربان

بنام خالق یکتای سرمد که رهبر ساخت بر عالم محمد
علی را در طریقت کرد رهبر محمد شهر علم و باب حیدر

مقدمه

با اینکه خودم در یک خانواده ای نشو و نما نیافته ام که
توجهات تامی بعلوم داشته باشند لیکن سیاحت بی اندازه
و مسافرتها پی در پی تا اندازه ای مجربم ساخته و همواره
در این فکر بودم که خدمتی بمعارف باید کرد تا اینکه از این راه خدایی
بعموم بنی نوع انسان شده باشد گویا این شور چون آتش
خموده در نهادم متکمن بود. چه از سالیان دراز سر و کارم با ادب

جراید بود یعنی از آن روز که :-

نه از تاک نشان بودند از تاک نشان

زمانی این شور مرا بر سر و این جوش در سینه بود
که در طهران پای تخت (ایران) روزنامه اش منحصراً "ایران
و اطلاع" که روزنامه رسمی و نیم رسمی بود هفته واری یعنی یک
هفته ایران طبع می شد و یک هفته اطلاع که در حقیقت نیم
ماهی بود و "تربیت" هفته واری که نویسنده شهرش یکی از
فضلای عالی مقدار العصر مرحوم ذکاء الملک بود و مظفری در
بندر بوشهر و جبل الیتین در کلکته طبع و نشر میگردد پس روز
نامه ای بنام "نوروز" جاری شد - مرحوم ندیم السلطان
وزیر معارف بود و در آن زمان وزارت معارف موسوم به وزارت
مطبوعات (چون عشقم را به معارف اندازه فرمود بخد مت
وزارت معارف دعوت نمود که منم از تجارت که کسب آبا می من

بود دست کشیده داخل در خدمت معارف و بسست مفتشی
مطالع که در آن روز اسمی بی مسمی بود مفتخر گشتم - همان وقت
آقا سید فرج الله حسینی کاشانی که پس از مرحوم میرزا علی
محمد پرورش در مصر مدیر ثریا بود بایران آمد - و روزنامه
هفته واری "ثریا" را در تهران جاری ساخت پس از
آن مرحوم ندیم السلطان به تحریک مدیر ثریا حکم فرمود بروم
هندوستان و وکالت کلیه جراید فارسی را با مطالع ایران
در هند عهده دار باشم بنابراین از تهران حرکت و ابریت با
و مقالات عدیده ای باسم "مخبر سیر" به جراید ایران و ثریا
می دادم و در ج می شد بعلی چند در نجف ماندم و بهمان
مناسبت در عراق هم وکالت جراید با من بود چنانچه حسب
مرحوم ندیم السلطان اولین شماره "چهره نما" که از مهر چهر
نمود بنام حقیر فرستاد از نجف با جبل الیتین راه مکاتبه ام

باز شد و تا روز آخر هم ارتباطم با آن فقیه خوب و همواره
مور و محبت و الطاف او بودم آنچه توانستم نوشتم لیکن
همواره خیالم این بود که برای راهنمایی محصلین کتابی باید
نوشت که روحشان از تحصیل خسته نگردد و نیز در تعلیم و تحصیل
ایشان را راهبری نماید.

بنابر این از زمانی که در خدمت معارف دکن بمجلسی
ادبیات فارسی پذیرفته شدم آنچه را از حالات علما و فضلاء
اروپا خواندم و شنیدم جمع آوری نموده اینک مقداری
از آن را بطور نمونه برای تشویق محصلین که زمام داران
آئینه مملکتند و امید همه بایشان می نویسم.

اگر از میان هزار نفر یک نفر هم این کلمات را بکار بندد
و بر آن عمل نماید زحمتی بهدر نه رفته و خورسندم که به نتیجه برسد
امید است در آئینه نزدیکی فرصتی پیدا کرده باقی مسودات

را نیز میبضه نموده بصورت کتاب در آورده هدیه بزم دانشمندان
سازم این رساله را اگر چه برای محصلین مینویسم لیکن ممکن
است برای اشخاصی دیگر هم مفید گردد امیدوارم بسیاری
از برادران و بنی نوع انسان از این استفاده نمایند خصوصاً
اگر اولیا محصلین به این نکته ای که ذیل درج میشود دقیق گردند
و غرض نویسنده را درک فرمایند فواید آن بیشتر به حاصل عاید
خواهد شد.

————— همیشه رعیت پیوسته —————

اگر در امور جامعه دقیق شویم چیز بانی می بینیم که مات و
متحیر میمانیم ولی چون در سببش دقیق نمی گردیم به زمین -
آسمان - چرخ - روزگار - افترا بسته با طبیعت می جنگیم مثلاً
دو نفر دکیل عدلیه یا صاحب کسب دیگر را می بینیم که یکی دارای
تمول و ثروت زیاد شده فارغ البال و آسوده حال دیگری

بی اندازه تنگ دست و مفلوک که از اداره کردن خود و عائله اش در مانده شاید دومی از اولی هم سرمایه علمیش زیاد تر باشد - این جاست که بدون واقف گشتن از حقیقت امر طعنه بر روزگار دون پرور میزنیم در صورتیکه ابداً تقصیر ندارد بلکه اولیاء او مقصّرند که بدون اینکه تامل و تفکری در ذوق او نمایند کار برای اولاد خود تهیه نمودند - بطور اتفاق برای یکی مطالبقت داشته و بامیل و سلیقه خودش موافق بوده لهذا پیشرفتش خوب شده و ترقی نموده لیکن برای دیگری مغایر بوده بد شده -

بدیهی است وقتیکه کار مطابق ذوق و خواهش نباشد اول بطور اجبار و آخر بغاوت آن را ادا خواهند داد ولی نه با توجهات روحی و ذوقی - بهین سبب نتیجه ای که باید از آن نمی توانند حاصل نمایند - پس بهتر نیست که اولیاء اطفال

اول غور و خوض نموده بفهمند که میلان طبیعی اطفالشان بچه کاریست پس بهمان مناسبت او را مشغول بکار سازند فقط بخيال اینکه فلانی پسرش را برد نقاشی و امر فرزند خود را به صاحب ملک و مال و التوموبیل شده نمی توان فرزند خود را به نقاشی سپرد - زیرا ممکن است میلان طبیعی او به زراعت باشد یا کار دیگر - پس باید دانست که همان اندازه که تعلیم و تربیت برای اطفال مفید است دانستن میلان طبیعی ایشان را هم بکار اگر بیشتر مفید و سودمند نباشد کمتر نیست یکی از نویندگان فرهنگ مینویسد شبانی بخدمت پادشاهی رفت و عرض کرد پسری دارم و مستعدیست او را در سلاک لشکر یا نش منسلک و بعهده ای مفتخرش سازند شاه فرمود این آرزوی تست یا خواهش پست - عرض کرد شاه زنده باد - مرا سزده پسر است باقی خدمت شبانی بگردن نهاد و کارهای مرا انجام میدهند جز اینکه همین پسر مرا از اطاعت بیچیده

و همواره کاش با کمان و تیر و گفتگویش از اسب و شمشیر است
و مراجبور نموده که بخدمت رسیده استدعایش را عرضه دارم
شاه فرمان داد تا تمام پسرهای شبان را حاضر ساختند و دیدند
که حقیقت میلان طبعی او بخدمت لشکر است قبولش نمودند و رفته
رفته یکی از سرداران بزرگ کشور خویش گشت.

این نمونه ایست از میل طبعی اشخاص بطرف کار پیش
از همه چیز میل و خواهش اطفال را باید در نظر گرفت و افعال و
اقوال ایشان را باید در میزان عقل سنجید و شغلی فراتر و حال
یعنی مطابق میل و سلیقه خودشان انتخاب نمود.

دانشمندی دیگر مینویسد - طبایع اطفال مختلف است
بعضی مثل الماس است - باید به استگی آن را تراشید و چرخ
کرد و جلا داد تا تلمک پیدا کند و بعضی را طبیعت بهمجور وارید است
که بذاته دارای آب و رنگ و روشنی است.

لیکن از هر پدر و مادری که در خصوص اولادش سؤال کنید
خواهد گفت فرزند من از همه بچگان هوشیار تر و زرنگ تر است
بنابر این هر پدر و مادری نمی تواند کار مطابق ذوق و سلیقه اولادش
انتخاب نمایند پس رای معلم و استاد در این کار در حالت تمام
باید داشته باشد و رایش قیمتی است.

عشق گر رهبرت نشد در کار نیست آن کار بهر توجیه بار
رو بکاری که عشق فرماید عشق هست او ستاد در هر کار

صحیح

بجای صحت اگر عاقلی در عالم کوش که مغز آدم بیمار عاریست از نبش
چو جسم تو ست سلا تو است عقل سلیم اگر عاقلی زین این پند عاقلانه نبش

قبل از اینکه شروع به هدایتهای لازم شود لازم است نوبادگان

را متوجه سازم بر اینکه مقدم بر همه چیز صحت و حفظ الصحو است
 اگرچه این مسئله بر فرد فرد مردم لازم است لیکن محصلین باندیش
 از همه کس در این امر اهتمام نمایند زیرا تا وقتیکه وجود انسان سالم
 نباشد علاوه بر اینکه کاریران نمی‌تواند انجام دهد فکر او هم سالم
 نیست پس مقدم بر همه چیز باید صحت خود را حفظ نماید محصلی که
 میخواهد روزانه پیش رفت و ترقی نموده هر ساعت چیزی برخیزد
 معلومات خود بیفزاید و قتی که صحت خود را حفظ نه نماید ممکن است
 بسبب اتفاقات ناگهانی زحمات یکساله و بیشترش از کف
 برود. مثل اینکه کسی در وسط رودخانه و گذرگاه سیل خانیا
 قصری عالی بسازد پس از زحمت و خرج زیاد سیل بنیاد آن
 را بکند آن وقت بیچاره باید کف افسوس بهم سائیده بگوید.
الان قلندمت ولا ینفع الندم
 لیکن چون اهل فن کتابهای زیادوی در این خصوص نوشته اند

فقط شمارا بخواندن و عمل کردن بر آن کتابها توصیه می‌نمایم و
 بطور مختصر این جا اشاره میکنیم: اینکه مقصود ما حفظ الصحو
 نوشتن باشد بلکه شمارا متذکر می‌سازیم بر اینکه محصلین را
 مقدم بر هر چیز مواظبت حفظ صحت است و برای اینکه از این
 خرمین خوشه چینی کرده باشم چند کلمه ای مینگایم.
 (۱) محصل باید در ماکول و مشروب کمال مواظبت را داشته باشد
 خصوصاً از خوردن زیاد به پرهیز و هر وقت برای خوردن می‌نشینند
 شعر شیخ سعدی علیه الرحمه را متذکر گردود.

نه چندان بخور که زدهانت برآید

نه چندانکه از ضعف جانت درآید

هواره خیر الامور اوسطها را فراموش نه نموده هنوز
 بقدر دو لقمه اشتها باقیست که دست از طعام بکشد. بداند که طعام
 برای او خلق شده نه او برای طعام و ناممکن است در وسط غذا

آب نخورد لیکن بعد از غذا عیبی ندارد. آب و نمک را کم استعمال
کند تا بینائی چشمش مان محفوظ بماند.

(۲) ملتفت باشید قبل از هضم غذا چیزی نخورید و لو یک دانه
پسته یا بادام باشد اقلّاً بین غذا تا غذای دیگر راسته ساعت فصل
بدهید تنقلات مثل تخمه کدو و پسته و بادام و نخودچی و غیره القیلاً
خیله بدست اگر چه ممکن است امروز بواسطه کمی سن و قوی بودن باطن
ضررش را ملتفت نشوید لیکن چون عمر بسی و پنج و چهل رسید اثر
بی خود را ظاهر مینماید و همیشه باید دچار امراض از قبیل سوء هضم
و درد معده و غیره باشید.

(۳) طرف غروب و در روشنی تیز آفتاب سر برهنه راه نه روید
خصوصاً وقتی که سر شما سوی زیاد هم داشته باشد که چشم را نقصانی
عظیم دارد خصوصاً خوانین را.

(۴) تا ممکن است از دخیالیات اجتناب ورزید خصوصاً در هوای گرم

(۵) از خوردن چیزهای داغ از هر قبیل به پرهنیز خصوصاً چای
و اکثر از حکما قائلند که چای و دود خصوصاً دود لعاب و دهن را
سمیت می بخشد و از آن نفعی که لعاب دهن باید بها ضربه بخشد
قاصر میگردد ولی در صورتیکه ترک ننمایید بکنید تا ممکن است
کم بنوشید و زیاد گرم ننوشید.

(۶) خواب و بیداری را همیشه بحد اعتدال نگاه دارید خواب
زیاد و همچنین بیداری زیاد هر دو ضرر بخش است ولی شب
راز و بخوابید و صبح راز و بر خیزید یک مثل است در بین انگلیسها
میگویند: "زود خوابیدن و زود برخاستن باعث ترقی صحت
و توسعه مال و زیادی عقل است."

Early to bed Early to rise
makes a man healthy wealthy
and wise.

(۷) ورزش -

حصول مقصد اگر طالبی در این عالم بکوشد تا عقلا بهم شود محکم
اگر سلامتی و بازوی سبترت هست حصول مقصد در فکر تو بود مدغم

از برای این کار هر قدر شمارا توصیه نمایم و هر قدر نوشته شود کم
است چرا که یگانه راه سلامتی و صحت است و ورزش اقسام مختلف
دارد خصوصاً صبح با را اگر ورزش از روی قاعده جاری بدارید
تا اینکه خوب عرق کنی و بعد از آن عرق را با حوله پاکتی خوب
پاک کنی و سپس بدن را شسته بکارهای دیگری پردازید
خیلی مفید است لزوم ورزش چنانچه نوشته شدم بجایست که هر
قدر بنویسم مبالغه نخواهد بود.

دکتر فلر Dr. Feuller مینویسد که بهترین ورزشها
سواری اسب است زیرا که شامل ریاضت قوی و خفی است

و عقیده دکترا مذکور نیست که سواری بر اسب از راه رفتن و
دویدن و اقسام ورزشهای دیگر بهتر است.

دکتر چین Dr. Chain مینویسد دیگر است در رساله ای
که بیست سال بعد از کتاب دکتر فلر تصنیف نموده مینویسد
سواری اسب بر جمیع ریاضتهای جسمانی و ورزشها ترجیح دارد
و این دعوی را با دلایل و براین ثابت مینماید.

اگر چه در پیاده روی هم همان مقصود حاصل میگردد لیکن
مشقت و زحمت آن بیشتر و زود خستگی میاورد. و این نکته را
نباید فراموش کرد که در ورزش هم باید میل و خواهش طبیعی را
محافظ کرد زیرا که هر قسم ورزشی را فرض کنید از سواری اسب
و راه رفتن و غیره تا با میل و خواهش نباشد تفریحی برای دماغ
از آن حاصل نمی گردد بعضی اشخاص در اوقات تفریح و راه
رفتن کتابی نیز همراه برداشته مطالعه هم میکنند و این کار بجای لغو

و بیفایده است چرا که ازان تفریح نتیجه که برای دماغ لازم است حاصل نمی گردد و نه ازان مطالعه ثمری که باید حاصل گردد پس بهتر اینست که همراه رفیقی باشد که با سخنان روح افزا یعنی مطالبی که تفریح روحی و حظ علمی داشته باشد بگذرد ولی چون سواری اسب برای همه کس و همه جا غیر ممکن است پس بهتر اینست که ورزش را موقوف براه رفتن بطور معتدل سازند خصوصاً در هوای آزاد و میدان گشاده. پروفیسر بلکی مینویسد ممکن است انسان سلامت باشد ولی قوی نباشد مدار صحت بر قوت و منبع جمیع امراض ضعف و ناتوانی است حاصل چون همیشه روی صندلی نشسته و بالای میز روی کتاب خم میشود جسمش از نمو بازمی ماند فقط ورزش است که خون را بحرکت آورده اعصاب را به آزادی مصروف

Prof Blackie - پیدایش ۱۸۹۰ء فوت ۱۸۹۵ء

اعمال خود میسازد اگر از ورزش جسمانی غفلت کنیم لاحق شدن امر این نتیجه لازمی آنست فطرت و طبیعت را تصوری نیست.

در انگریزی ضرب المثل است میگویند :- ورزش برای جسم همان قدر مفید است که مطالعه برای تقویت دماغ.

Exercise is as necessary for our body as reading for our mind.

متعلق به حفظ الصیه و ورزش اگر چه آنچه نوشته شده است لیکن بهین قدر اکتفا کرده امید داریم که خود محصلین کوشش لازم را بعمل آورده خود را در چهار نعمات گوناگون لذت برند.

متعلق با استعمال مشروبات الکلی فقط بهین اندازه اکتفا مینماییم ملت امریکا که امروز یک ملت عالم و بیدارند چون بفر آن پی برده و فساد آن درک نمودند منع عمومی ساختند و هر

عاقبتی تصدیق مینماید که پول دادن و صحت خویش را ضایع خستن و خود را از عقل بیگانه نمودن ولو برای چند ساعت هم باشد کار بدیست -

منجمله از مضرات شراب اینست که فکر را از استقامت خود باز میدارد و بالاخره باعث اختلال حواس و کار شراب خوار منجر بجنون خواهد شد زیرا که هر یک از اعضاء انسان بواسطه عادت در کار خود ماهر شده اند و هر طور از اول عادت نموده تا آخر به همان قسم هستند مثلاً دست راست بواسطه پیرکاری چابک تر از دست چپ است و عجز دست چپ از بعضی کارها فقط بسبب اینست که از اول عادت بکار نموده و چشم بواسطه عادت بعضی دور و بعضی نزدیک بین میباشد مثلاً شکار چیان و صحرانشینان بیشتر چشمشان دور بین است و بالعکس شخصی که اکثر اوقات نشاء صرف نقاشی یا تحریر میشود نزدیک بین هستند - و کورها با دست غالباً

کار چشم میکنند این نیست مگر عادت -

توه فکریه انسان هم همین حال را دارد و قتیکه انسان غالباً مست و بواسطه شراب و سایر مسکرات توه فکریه خود را از راه مستقیم باز داشته دستی خود را دیوانه و مجنون نماید این توه هم کم کم همین قسم عادت یافته استقامت خود را از دست میدهد و اشخاص شراب خوار غالباً سطحی خواهند بود و شاید کارشان بالاخره منجر بجنون و دیوانگی شود -

زیاده بر این توضیح در این جا لزومی ندارد قدری تعقل و تفکر در آن برای محصل کافیست -

مطالع

در این زمانه که یک ننگ و دست ناپیدا رفیق نیز چنان کمیاب و یا اعتناست
بگوشت و بنشین با کتاب دل خوش دار که یار بهرم و دانش فرا و اهل صفاست

باید دانست که یگانه راه ترقی برای محصل مطالعه است هر کس عادی بمطالعه شد تا آخر عمر این عادت از او منک نخواهد شد و تنها همین عادت است که محصل را از همش گردان و همدانش ممتاز و از همراهایش جلومیاندارد. یک نفر تا جر شرب و روز خیاالش نیست که اندوخته های دافری تهیه نماید تا اینکه از ابناء جنس خویش ممتاز و برتر گردد لیکن محصل تا اندوخته علمیش زیاد نگردد قدرش از دیگران برتر و مرتبه اش بلند تر نمی گردد پس همیشه باید با شوقی سرشار میدان وسیع تصور و خیال را طی نماید و گاهی از شوق علمی او نکاهد تا اینکه دوره زندگانش یک سلسله غیر منقطعه از ترقی و تعالی باشد مانند پادشاهی که همواره خیالش پر ساختن خزان است روزانه از جانی خراجی تازه تحصیل مینماید محصل هم باید روزانه اطلاعاتی تازه حاصل کرده خزان علمی خود را پر سازد.

بدیهی است همین که یک نفر محصل یک مسئله لطیف علمی را حل

ساخت یک لذت و مسرتی فوق العاده مییابد و در جستجوی بالا تر از آن می پردازد و این زمینه ایست برای ترقی. **مستتر از نلد** زمانی که مردم کمتر بطرف ترقی علوم ساعی بودند او یکی از پیشوایان مجلس **پورت رایل** بود و در امتداد مطالعه در آن عصر مشهور پس از برجیده شدن مجلس مذکور برای تصنیف کتابی از یکی از رفقایش استعانت کرد آن دوست در جوابش نوشت: من پیش آمده ام و حالا دیگر قابل تصنیف و تالیف نیستم آیا نباید بقیه عمر را با سایش بگذرانم؟ آن شخص بزرگوار در جوابش نگاشت آیا حیات روحانی (ادبی) آینده ما برای اسایشمان کافی نیست؟ حقیقت این کلام قابل آنست که با آب زر نوشته شود این مرد عالی همت تا سن هشتاد و دو سالگی ابد القاعد نورزید و جوش قلم پر

زورش فروزنه نشست -

قدری تفکر و تامل باید کرد و ازان سبق گرفت که مردان بچه و
وسيله و چه راهی به مدارج عالیه علم رسیده اند و ضرب المثل
روزگار شده اند -

عشق به تحصیل علم

هر آنکه عاشق تحصیل علم شد بجهان
شود ز جمله فزون عزتش میان کن
همراه زنده جاوید باشد آن دانا
چه عالم است همی حی مرددان

گر بسرداری هوای سروری
عشق تحصیلت فزاید برتری
عشق پدید آکن بعلم ای نورعین
کو تو را بخشد در عالم بهتری

مایکل انجلو - مصوری بود که در صورتگری مثل و مانند داشت

۱. michel anglo - پیدایش ۱۴۷۵ فوت ۱۵۶۴

مایکل انجلو

مشهور است که در پرده ای تصویر پیره معوی پاکشید که توی کاسه
نشسته و آینه ای جلوروش گذارده و روی آن آینه نوشته
بود "من تا کنون هم در تحصیل علم میکوشم"

بلیناس ثانی - مینویسد که لیوی در دیباچه
کتاب خود (که الحال انکتاب منفقود است) نوشته که آن شهری
که مرا از نوشتن تاریخ رومنه الکبری حاصل شد منیخواستم پس از
آن سلسله تصنیف و تالیف را جاری بدارم و خیالم این بود که
بقیه عمر را به آسودگی بگذرانم ولی چکنم که دل بیقرار من از کاهلی
متنفرد است -

والتر - مثل نقاشی که تصویری را رنگ آمیزی و تذهیب کند
زبان انگلیسی را آراسته نمود - این مرد تا سن هشتاد و دوگی

Levy - پیدایش ۱۸۲۱ فوت ۱۸۸۸

حدت طبع شاعرانه اش فروز نشست و بزبان انگلیسی خدمت کرد
دکتر جانسن - اولین مؤلف لغت انگلیسی است چند سال
 قبل از فوتش با وجود کبر سن مشغول تحصیل زبان و لنیزی شد
سر رابرت پیل - یکی از وزرای مشهور بریطانیا بوده در مدرسه
 العلوم کلاسکو پس از ترمیم قانون غله لطفی در حضور محصلین آن مدرسه
 نمود چون هیچ جرات و همت افزاست مختصری از آن را انتخاب
 و درج مینمایم میگوید :-

"من بجزرات تام و صداقت تمام شمار اطمینان میدهم که کامیابی
 و بزرگی و راحت منحصر به توهمات تقدیری نیست بلکه کاملاً درید قدرت
 شماست اگر چه کم نیک نظر سرسری بدان می اندازند چنین نه پندارند
 لیکن میدان وسیع جد و جهد پیش چشم شماست اعم از اینکه شما
 طالب چه امری باشید -

Dr. Gahnean - ۱۷۰۹
 Sir Robert Peel - ۱۸۵۰

راههای وسیع کامیابی شما هر طرف پیش روی شما بخط مستقیم
 ممتد و بجز ناپیدا کنایه حقیقت مقابل چشمستان موج زن است -
نیوتن - در اواخر عمرش میگفت "من نمیدانم مردم را نسبت
 بمن چه عقیده است لیکن من خود را مانند طفلی می بینم که کنار دریا
 بیکرانی مشغول بازی باشد و گاهی سنگ ریزه تشنگی یا تکه صدف
 صافی پیدا کند و خوش حال گردد و ولی خزائن نفیسه گرانبهای که
 در آن دریا پنهان و راست از نظرش پوشیده است -

ترقیاتی که امروز در علوم شده بر کسی پوشیده نیست چیزهایی که
 قبل از این از انظار مخفی بود از برکات تحقیقات و تدقیقات علمی
 امروز در پیشگاه عالم برای نمایش گذاشته شده و تحقیقات
 دقیقه ای که کنجکادان علوم و فنون روزانه مینمایند در عالم منتشر ساخته
 و می سازند -

پس چنانچه نوشتیم راه ترقی و تعالی برای شما باز و یک صحرای ناآشنا
 بی

ترقی جلو چشم شماست فقط و فقط کامیابی بسته بغزم راسخ و همت
عالی خود شماست اسباب یعنی زاد و تو شسته این راه چند چیز
است - اول صحت و بنیه قوی - بعد مطالعه و عادت بر آن - دلیری -
اصلاح خود کردن - اخلاق حسنه - زهد و تقوی - نور روحانی -
نصب العین - نا امید نشدن (دیالکس) ملاحظه عاقبت کار غیوت -
مکالمه و بسی چیزهای دیگر که در طی این هدایت نامه ملاحظه خواهید
فرمود پس باید آن را دستور و سر مشق خود قرار دهید تا بسر منزل
مقصود برسید -

امروز بر هر کسی لازم است که پسر عزم و اراده قوی خویش
باشد زیرا که من پسر فلان و نوه بهمان هستم ثمری نمی بخشد
من بالیقین کامل بشما اطمینان میدهم که هر کاری را شما برای خود
تان بنخواهید و لو اینکه بنخواهید اول شخص دنیا بشوید اگر با عزم
درست براه آن داخل گشته صحت و قوای جسمانی هم با شما موافقت

کند و چنانی که باید آن راه را به پیمائید بسر منزل مقصود خواهید
رسید - بشرط اینکه در انجام مقصد و طی طریق اشتباهی نکنید
زیرا که اندک اشتباه فرسنگها شما را از شاهراه سعادت و مقصد
دور میاندازد - از پیش آمدن مشکلات و دچار شدن بر حتمات
نباید از حصول مقصود نا امید شد

هرگز از سختی که پیش آید مرنج کو تو را اندازد اندر در و درنج
و رنجگی او مجرب سازد و انگشت آماده سازد علم و گنج

آیا ممکن است بدون دچار مشکلات شدن کامیابی حاصل کرده
!! خیر! برای حصول مقصد و کامیابی عبور از مشکلات شرط است
و این مشکلات برای ما بمنزله یک معلم سخت گیر است که او را بکننده
ایست که آن محافظ حقیقی و مقنن واقعی که ما را از خود
ما بهتری شناسد و دوست حقیقی ما است بحکم ما و کاذب

خود بر ما گذاشته (تو خواه آن را خدا بگو یا طبیعت) کسی که
با ماکشتی میگرد عضلات و اعضای ما را قوی و محکم می‌سازد
و این هنر را در ما ترقی میدهد یعنی همیشه آنکه مخالف یا حریف ماست
در حقیقت مربی و معادن ما می‌شود پس مقابله با مشکلات ما را
مجبور می‌سازد که از مدعای خود بخوبی واقف گشته و راه حل ضد
و نقایص آن را ذهن نشین خود ساخته خویش را بسر منزل
مقصود رسانیم و طریقه دقیق شدن در امور را با مدرس میدهد
بهر سختی مکن فریاد بسیار

بنوش آن و مده دل را به تمار
مستتر آر مندر پرک - که یکی از فضلا و حکماء مشهور است میفرمود
با مشکلات و دستاورد در آویزید و هرگز از او دل شکسته
نباشید و اراده خود را قوی ساخته بر آن عبور نمائید که کامیاب
۱- پیدایش ۱۳۹۹ فوت ۱۳۹۷

خواهید شد مشکلات اگر مانند شیر باشد شما بر او غالب خواهید شد
هرگاه چنین شدید کامیابی بای سلسل شما را استقبال خواهد
کرد و همیشه بهسولت بر مشکلات غالب می‌آید.

لیکن پابندی وقت را هرگز از دست ندهید و اوقات خود
را قبل از همه کاری تقسیم و کمال توجه را داشته باشید که ضایع نگردد
زیرا هر دقیقه‌ای از اوقات شبانه روزی شما باید منتج به نتایج عظیم
بشود و هرگز فراموش نه کنید که وقت گذشته دیگر بدست نمی‌آید.
پس بلا انقطاع باید خود را مصروف در شاغل علمی دارید و بدانید
که تفریح طبع شمر زحمتی است که در کامیابی حاصل میکنید و این شمر
حاصل نمیکرد جز به پابند شدن به وقت و خود را متعهد به وقت داشتن
تسلط - این هم یکی از قوانین است که آن باید عطیه نیردانی دانست
و این قوه را بقسمی باید تربیت نمود و قوی ساخت که تسلط یافتن
بر هر چیزی با آسان گردد و بدان وسیله راه یک سلسله تا محدود

ترقی را حاصل نمائیم و این کار ممکن نیست جز اینکه اول
بر نفس خود مسلط گردیم اگر چه گفتن این کلمه بنظر خیلی ساده
و آسان میآید لیکن وقتی داخل در عمل شدیم میفهمیم چه اندازه
سخت و دشوار است پس کسی میتواند این عطیه عظمی را مالک
گردد و راه سعادت و عظمت را به پیامد که کاملاً مصمم باشد و
باعزم متین و محکم قدم در این راه گذارد.

تحصیل علم

عزت ارطالبی ای نور بصر کوش در علم بهر شام و صبح
اطلب العلم بود قول رسول زان بود علم زد دولت برتر

قواعدی چند دکتر و التسن عالم شهیر از برای ترقی ذهنی و تسهیل تحصیل
علوم مرتب ساخته که پیروی و علم بر آن از برای عاشقان علم

و کمال لازمست تا بتوسط آن بتوانند با وج کمال برسند و ما
ذیلاً برای شما مینگاریم اگر پیروی آن را بر خویش ختم سازید
کامیابی برای شما حتمی است.

اول - قضاوت لطیف - خود را متوجه سازید به حصول قضاوت

های غظیم و نواید بیشتر و دلایل متقنه در مشاهدات و اشتباهات و
بد رفتاریهائیکه در زندگانی خود مرتکب شده اید پس با خود فکر و قضاوت

نمائید که اگر از ابتدای عمر رای صحیحی را متعلق به وقت و اشناس
و اشیاء و رفتار خود اتخاذ میکردید چه قدر از زحمت و آفت

پشیمانی محفوظ مینماندید. وقتی نفع و ضرر گذشته خود را مجسم

نمودید آن وقت میتوانید در محافظت وقت و تحصیل راه ترقی

قدیمهای سریع بردارید. و همیشه بیدار و هوشیار در کارهای آیته

خود خواهید بود.

دوم - طبایع ضعیف - بر خطاها و بی ثباتی و ضعف طبایع انسانی

نظر نمائید که نتیجه ارتباط روح و جسم حیوانی است به بینید و بفهمید که روح چگونه متحمل به قبایح بی شمار میگردد و این را هم در نظر داشته باشید که بسبب لاابالی شدن از دین و هبوط از حالت معصومیت مبتلا بچه بی ثباتیها و بی اعتدالیهها و خطایای دیگر میگردد یا میگردند ملاحظه کنید قوه مد که چه اندازه در ظلمت میماند و از خواہشات نفسانی و احساسات غیر مغلوب به چه اندازه مغلوب میگردد.

قدری دقیق شوید در مشکلات حقیقت های بسیاری که بنظر بی اعتنائی بر آن عبور نموده اید و در آن درونهای خوش ظاهری تامل نمائید تا کاملاً آگاه گردید که چه تضادات های بیمورد و تضادات های بیجا در چیزهای مختلفه کرده اید برای اینکه آینده از این گونه لغزشها مصئون بمانید لازم است عبور بر تصانیف مصنیفی که نسبت به سوء ظن و بدگمانی و پاسداری و اصول تضادات غیر محققه بحث کرده اند بنمائید چرا که همین تصانیف است که در آیه شمار از این خطاها

و اشتباهات محفوظ می دارد.

سوم - کارهای عظیم را بطور سرسری و لاتیدی دیدن خطاست لازم است که عملاً پابند قواعدی چند شد که بمعادونت آن بر خطاها و جهالت و اشتباهات خود پی به بریم جمله "هنوز علم ما ناقص است" را باید بر لوح دل نگاشت تا اینکه محرک حقیقی خیال ما گردد و بوسیله کوشش به مدارج عالی علم برسیم هرگاه خیال کنید فارغ التحصیل شدید و تکیه به این کلمه نمودید و بر تحصیل ناقص خویش نازان گشتید همین خیال شمارا بوازی خطرناک غفلت و بگرداب مهیب جهالت و خود پسندی که خطرناک ترین گردابهاست کشانیده و در ورطه تنبلی میاندهد.

هر چه را انسان منتهای درجه کمال فرض کند ناقص و ناتمام است چهارم - بدین رسا و هوش سرشار و اوصاف پسندیده خود فریفته نشوید که این اوصاف تا نتیجه مطالعه صحیح نباشد شمارا عالم

نمی سازد. بسا اشخاص که همین امر برای ایشان اسباب بختی را فراهم ساخته و آنان را بر این داشته که از تعلیم و مطالعه کناره جوئی گزیده و از همین که چهار روزی محضی را گرم داشته و در مضامینی بحث نموده اند و گروهی ایشان را تجمید کرده خورسند بوده و ندانستند که آن هوش و ذکا همراه خودشان مراحل عمر را طی میکند سپس بسبب ترک مطالعه چنان غبی و مهمل شدند که گذشته از تجمید کنندگان دوستان شان هم از ایشان کراهت پیدا کردند.

دانا ترین مردم کسی است که علوم دیگران را اخذ کرده بر خزان معلومات خود بیفزاید و متحمل زحمات مطالعه و رنج تحصیل گردد پنجم - اقرار بر خطا بنماگر تو عاقلی - بسیار دیده و می بینید که یک نفر در صین مباحثه و مناظره بر خطا خویش واقف گشته لیکن در سلسله آفامه دلیل از شاخه‌ی بشاخی میجهد و میخواند عیب خود را پوستاند یا برای اینکه حریف را از میدان در کند او را هو می کند تا بدین وسیله مباحثه

را قطع گرداند.

علت اصلی غرقه بودن در بحر جهالت است و در دل خویش معترف است که در فن مناظره و مباحثه ناقص است لیکن جهالت او را بر آن می دارد که میدان داری کند این نیز یکی از صفات مذمومه است - همان طوریکه یادداشتن ذهن رسا نباید خود را عالم فرض کنیم همین طور هم از کثرت مطالعه وداشتن حافظه قوی نباید گمان کنیم که دانشمند حقیقی شده ایم -

شخص عاقل و دانا در این موارد اقرار بر جهل خود نموده تصدیق طرف مقابل را می نماید و از مخالف خویش کسب اطلاع نموده بر معلومات خویش می افزاید -

ششم - کثرت مطالعه - کسیکه زندگانی علمی و ذهنی (یعنی ترقی ذهنی) را یک زندگانی آرام و سستی می پندارد باید قوه دراک خود را ملامت کند تا وقتی که حاضر و آماده برای تحمل و برداشت

یاس از رسیدن به منتهای کمال - پس اگر در سئو از مسائل علمی
دیدید که از سالیان دراز مطرح بوده و کسی در آن تحقیق ننموده
شما نباید مایوس بشوید یا اینکه کسی در آن تحقیق نه نموده شما نباید
دست از طلب بردارید که گفته اند مس جدد وجد -

شعری

گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عاقبت زان در برون آید سری
هیچ چیز را در علم نمی توان تا قابل الحصول گفت ^(طای روم)

دل ده هرگز بنظایر ای پسر
کو تو را سازد ز باطن بی خبر
جستجو کن تارسی در کنه ششی
مرد ظاهری بین بود دور از هنر

صورت های ظاهری محض - بر تحقیقات ظاهری اشیاء اعتماد نکنید

زحمات و صدمات شاقه مطالعه نگر دید و خویش را قابل آن
نه سازید که آن زحمات را راحت و آسایش شناسید نباید قدم
در میدان طلب علم بگذارید زیرا که طلب علم کار سهیل و آسانی
نیست کسیکه به عیش و نوش و لهو و لعب عادی شده و ترک
آن را نمی تواند گفت ممکن نیست بتواند خود را وقف مطالعه سازد
تا وقتی که کاملاً یقین نه کند که زندگانی صحیح زندگی جاوید آسایش
ابدی او از علم حاصل میگردد ممکن نیست عیش و عشرت و آسایش
موجوده را تبدیل بگردانیدن او را ق کتب نماید

هفتم - باید دانست که معلومات جدیده شمر عشق و آرزوی معلوما
جدیده است - مسرت و بهجت کشف مرموزات نکات علم است
که می تواند شمارا مستعد و سرگرم به تحصیل علوم سازد و در هر مشقت
و زحمتی که در این راه رخ دهد شمارا بر دبار و مستعد و سرگرم به تحصیل
علم نماید همچنین متیقن به عالم شدن نیز شمارا از کار باز می دارد چنانچه

بلکه تا جائیکه حالات و اوقات بشما اجازه میدهد در صد تحقیقات عمیق
برآئید (خصوصاً در پیشه و حرفه یا آن شعبه علمی را که پیروی میکنید)
در نظریات نتایج صحیح و واقعی باید تحصیل نمود و در عملیات ثمرات و
فوائد کلیه و جزئیة باید حاصل کرد و الا نه آن علم را اعتباری و نه این
عمل را اعتنائی توان نمود.

نظم تفکر روزانه - در تمام عمر خصوصاً آیام تعلیم هر روز یک مرتبه
بکارهای خود نظر نمائید و معین کنید که تازه چه حاصل نموده اید و چه
تحقیق و تدقیقی بکار برده اید و در کدام جزو علم ترقی کرده اید حتی الامکان
روزی را شب ن کنید که کمابیش چیزی نه کرده باشید اگر بطریق شایسته
این راه را بپیمائید ترقی شما در علوم حتمی است و میان علماء مثلی است
و از قول مصور مشهور و معروفی به ما رسیده که میگفت "دقیقه ای را نگذارید
بگذرد که در آن اقلای خطی نه کشیده باشید -

در بین طلاب **فیثاغورث** حکیم این قاعده مقدس جاری

بود که هر شب بکارهای روزانه خود نظری می نمودند که بدانند در آن روز
رفتارشان چگونه بوده تا اگر سهو و خطائی از ایشان سرزده اصلاح
نمایند حکمای این سلسله شاگردان خود را اطمینان میدادند که این
بهترین راه ترقی و تعالیست.

وصم - طبع مغرور - بر خود رانی و بی انصافی خود تان همیشه بنظر
تنه و خشن بنگرید - تا دلائل متقن و ثبوت کامل که مؤید رای
شما باشد در دست نداشته باشید در هیچ مسأله رای مستقل
غیر قابل تعقیب ظاهر سازید مگر آنکه تمام جهات آن را سنجیده باشید که
احتمال خطائی در آن نیرود اگر چه که برای خود تان دلائل صحیح بدست
آورده اید باز هم در اظهار آن بطور قطعی تعجیل نکنید و یاد داشته
باشید که فطرت انسانی هرگز مصئون از خطا نمی باشد و در مسائل شرعی
بدلائل معتبره شرعی و در عقلیات بپایین ساطع قاطع عقلیه و
در حرف و مضایع بطل و اسباب و آثار و خواص باید متعمق شد

یا ز دهم - اشتباه - اگر چه احتیاط و تامل در اظهار رای شمار از خطا و اشتباهات زیاد محفوظ میدارد لیکن برای ترک دعوی غلط اقرار بر عیوب و نقائص لازم است که یک صفت فزنی کافی و جرائت دانی داشته باشید پس از آنکه خودتان فهمیدید اشتباه کردید برای تبدیل رای از مزاحمت نخوت و رگ برگ شدن مقام به پیرهنیزید و از طعن الزام تبدیل رای نه ترسید بلکه بترسید از اینکه دیگران سرایا علناً الزام اشتباه ولی انصافی را بشمارا بدهند -

استدامت بر خطا و کتمان صفت جهل و نقص است بر شخص دانشمند لازم است که این صفت را از خود دور سازد - از آن صورتهای هولناک دوری نمائید که مردمان نادان و کم دانش را بر خطا و سهو خود قایم میدارد از خوف اینکه مبادا الزام استرجاع رای برایشان وارد گردد -

شک نیست که چنانچه نوشتیم احتیاط اظهار رای شمار از این آفت محفوظ خواهد داشت ولی باز هم لازم است بخاطر بسیارید که همیشه باید ناظر رای خودتان باشید تا اینکه هیچ وقت رای غلط و اشتباهی از شما شهرت نیابد -

دوازدهم - تلون مزاج - کسیکه میخواهد بقوت قضاوت گوی سبقت از همگان برآید و همیشه قضاوت او نسبت باشی و اشیاء صحیح باشد باید از تلون مزاج و توهمات حذر کند و پیرهنیزد اگر در او ایل عمر و هم و تلون مزاج در کسی از حد تجاوز کرد زمانه پیری منجر به جنون خواهد گشت پس علاج واقع پیش از وقوع باید کرد -

سیزدهم - تمسخر - بر هیچ چیز بنظری قدرتی بینید از تمسخر بامورات و اوقات و امكن مقدس متعلق به هر دین و مذهب که باشد خصوصاً بدینی که بدان منسوبید (اجتناب نمائید عادت تضحیک و تمسخر احتیاطاً نه کنید چنانچه بعضی جزء ظرافت دانسته در هر موقعی و بر هر چیزی میخندند

(نتیجه این عادت تو غل و جهل و بیو قری است -

تو بر سر قد خویش میباش و وقار

شوخی و ظرافت به ندیمان بگذار

(سعدی)

^{۱۴}
چهاردهم - تقوی - همواره در تزکیه نفس بکوشید و خود را
صالح سازید خیالات ناپاک را بدل راه ندهید که باعث تیرگی
قلب و تاریکی فهم و هوش است (پیروی احکام مقدس شرح بهترین
و ساده ترین راه تزکیه نفس و متخلق شدن با اخلاق حمیده
و پسندیده یعنی انسان به تمام معانی شدن است)

پانزدهم - فخر برزوهانت - هرگز بر عقل سلیم و قوه ذهنی خود
افتخار نکنید بدان مغرور نگردید بلکه شکر عنایت و بخشش حق سبحا
و تعالی را بجای آورید که چنین عقل و ذکاوت را بشما عنایت
فرموده زیرا که عجب و مفاخرت باعث خرابی دین و دنیا است -

شانزدهم - نور روحانی - هر روز بدرگاه حضرت یزدان
دعا کنید که زحمات تعلیم و مطالعه را بر شما آسان گرداند و
تفکر نمایند که خداوند عالم بچه سهولت و آسانی خیالات شمارا
بجانب تماشاگاه های مقیده راهنمایی میکند و رازهای را بر شما
مکشوف میدارد و میتواند بدارد که بتوسط آن میتوانید خیالات خود
را محفوظ و سلامت بدارید و بر مطالب غوامض پیچیده عبور نمایند
تصور نمایند که خالق حیات شما بقدرت کامله خود میتواند حرکات
شمارا چون صراط مستقیم گرداند که بیک طرفه العین وارد و ریک
دایره خیالات مبارک و مسرت بخش گردید بشرط آنکه نخواهید
و شرط خواستن دوری از افعال بد قبیح و پیروی احکام اوست
باری تعالی)

این بود قواعدی را که آن دانشمند شهیر برای شما معین نموده
و راه سعادت و ترقی را بشما نشان داده او نوشت و ما از آن

خرین خوش چینی کرده برای راه نمائی شما حاضر استیم خوش بخت
و سعادت مند کسی است که بخواند و بر آن عمل نماید و گرنه
ع - دو صد گفته چون نیم کردار نیست
مستروالتن - مذکور در کتب منطق خود بطور عمومی نیز هدایاتی چند
نگاشته که اطلاع بر آن محصلین را مفید است لهذا آن را هم برای
اطلاع شما ذیلاً مینویسم.

هدایت اول

مطالعه اصلی - همیشه خیالات مختلفه ای در خویش ایجاد کنید تا مایست
چیزهای جدید و قدیم را دریافت نمایید و از آن چیزها مائی اطلاع بهم
رسانید که متعلق بقدرت و مملکت و مذهب شماست یا اینکه متعلق بملک
یا خانوادگی.
کسب اطلاع - نمائید از چیزهایی که متعلق بمملکت خودتان و همچنین

به ممالک خارجه است چه از دور حاضر چه از ماضی -
اعظم اطلاعات آنست که معرفت بخدا و نفس خود حاصل کنید
دخودشناسی خداشناسی است (در طبایع و اخلاق و عادات
خویش و دیگران تفکر کنید (خصوص اخلاق خودتان)
اگر میخواهید خزانه علم خویش را از جواهر گرانها پر سازید در
خواندن کتب منتخبه خوب وقت و کوشش ننمائید و سعی کنید برای
موفقیت به هم صحبت شدن با حکما و علما و عرفا و فضلا و ادبای
عصر خودتان هم خود را مصروف دارید که در صحبت هر کس می‌شنید
از او استفاده علمی کنید و ساعتی را در بیکاری و کاغذی و بیهودگی
و کارهای فضول نگذرانید قدر وقت و عمر را بدانید - چون از سیر
مملکت خودتان فارغ شدید بسیر ممالک غیره پردازید بر عجاایات مصنوعی
و قدرتی بدیده غور و تامل بنگرید و سعی در فهم حقیقت آن نموده بیاورید
و بفکر آموختن بدیگران باشید - از مردمان بزرگ و احوالات ایشان

اطلاع تام حاصل ننمائید در حقیقت اشیاء بقدر ممکن تفکر کنید
حتی الامکان باید خیالات شما با حقیقت اشیاء مطابقت پیدا کند
در این خصوص باید تقلید کرد اگر چنین کردید روح شما مانند یک عمارت
عالی شانی خواهد شد که بعلاوه نقوش و تصویر نقلی ظاهر نقش و نگار
اصلی را هم دارا خواهد شد.

هدایت دوم - از برای نگاه داری و حفظ این خزان باید متوسل
به تدابیر مناسب گشت چرا که اگر بخوایم این همه خیالات را بحافظه
بسپاریم باید متحمل زحمات زیادی شد باز هم ممکن نیست چیزی
از صفحہ خاطر بخونگردد در صورتیکه باید آن خیالات را با احتیاط و هوشتیاری
جمع نمود تا در دوره زندگی خویش در مواقعی خاص که محتاج بآن
گشتیم بکار بریم بیشتر از مردم چنانند که از کارهای علمی اطلاعات
قابل قدری حاصل نمی نمایند بسبب اینکه بر صورت ظاهر اشیاء
بطور سرسری نظری انداخته میگردند اگر چه شایق شنیدن یا خواندن

چیزهای تازه هستند ولی در فهمیدن حقیقت هیچ چیز تفکر نمی نمایند
و نه برای محفوظ داشتن آن زحمتی بر خود هموار میکنند روح آنان
مثل آئینه است که بهر طرف بگردانید صور اشیاء متقابل در آن
نمایش میدهد لیکن منقش نمی گردد.

پس برای محفوظ داشتن خیالات و اطلاعات خود به تصاویر
ذیل عمل کنید و چه قدر خوب است که از ابتدای تحصیل بانیکار شروع ننمائید
(۱) هر چه را هر روز می بینید یا می شنوید یا میخوانید یا آنچه باعث
ترقی علم شما شده بدان متذکر گشته تذکار نمائید کتاب آسمانی
و تحریرات مردم دانا را بشوق و دقت بخوانید در خواندن کتاب
تازه یا باب تازه نوی از کتابی که زیر مطالعه دارید تعبیل نکنید مگر
آنکه آنچه را خوانده اید مطالب مفید آن را در ذهن خود جا داده
باشید اگر قوه حافظه خود را بدین طریق بکار بیندازید ترقیات
تدریجی آن را زود خواهید دید ولی زیاد هم بار بر حافظه نباید نمود

که کتاب تحمل آن را نداشته باشد.

(۲۱) آنچه را دیده یا خوانده اید با دوستان خود ذکر کنید این طریقت است که چیزهای مذکور بخوبی در حافظ شما نقش می بندد اگر از همدستان شما یا رفقای خودتان کسی را نبینید یا شنید با اشخاص دیگر بطور مقبولیت و شایستگی مذاکره ننمائید ممکن است ایشان از گفتگوی شما مستفید نشوند لیکن ترقی شما یقینی است و فائده دیگر آن اینست که محاوره الفاظ صحیح را نیز درک خواهید کرد و شما قدرت آن را پیدا میکنید که مطالب خود را بخوبی هر جا که بخواهید ظاهر کنید.

(۲۳) مطالب مفیده و ترقی نمایان را در کتاب یادداشت خودتان بنگارید که چون رفته رفته زمان محو شدنش از خاطر برسد بمحض رجوع حافظه متذکر و قوی گردد گاهی مراجع بان یادداشت های یک نفع دیگر هم بشامی بخش و آن اندازه کردن ترقیات خود شماست که از آن می توانید بفهمید چه بودید و چه شدید و از روزی که آن

یادداشت هار نوشته تا امروز چه اندازه ترقی نموده اید در یادداشت های خود هر وقت نظر میاندازید اگر بمطلبی رسیدید که در آن تفکری یا تحقیقی یا مطالعه کتاب دیگری لازم میدانید فوراً بر حاشیه آن نشان نمائید.

کتابهای را که میخواهید اگر مال خود شماست بمطلبی که قابل یادداشت است و همان وقت ممکن نیست در دفتر علیحده بنویسید بامداد حاشیه آن را علامت بگذارید تا دفعه دیگر که کتاب را ورق مینویزید فوراً نظرتان بر آن علامت افتاده متوجه گردید و از این طریق زحمت شما خیلی کم میگردد.

این خیال لغو نیست که میگویند کتاب ضایع میشود مگر اینکه کتاب را برای فروش خریده باشید یا مال دیگری باشد که بطور مستعار گرفته باشید البته آن وقت باید از این کار احتراز نمائید و الا کتابی که برای خودتان خریدید و مقصود حصول فائده بوده پس

این خود یک منفعت بزرگی است که حاصل مینماید فقط ضرری
بورشای خود زده اید لیکن این نصیحت مخصوص کتابهای مطبوعه
است نه کتاب خطی (ذهنی) ولی اگر شما شخص کامل عالمی شدید
آن وقت ممکن است بر کتابهای قیمتی خطی هم حاشیه بنویسید که
زینتی بر متن آن گردد.

لیکن باید دانست که فقط از خواندن کسی عالم و دانشمند نمیکرد
اندیشه و فکر و مطالعه و مباحثه و غور و خوض لازم است تا ترقی حاصل
گردد مطالعه و مذاکره و تحقیق همه اینها خوب و لازم است ولی آن
علت مخفی که شمار البسوی ترقی و تعالی راهنمای میکند غور و خوض در
مطالب است.

یکی از اشتباهات بزرگ که مردم دچار گشته و ضرر بزرگی که به
اهل علم وارد آورده اند اینست که گمان کرده اند تعلیم و مطالعه درجه
مساوات را دارند و شخص خواننده را عالم میدانند.

تمام مشقتهای ذهنی مانند غور و فکر نیست که در دوران مطالعه
نموده ایم و بدان ذریعه ممکن است آنچه تعلیم گرفت ایم یا مطالعه
کردیم ثابت و مفید سازیم آنچه را مادر کتاب یادداشت خود نوشتیم
آن هم نتیجه فکر و غور و خوض ماست چه آن واقعاتی باشد که مربوط
به دوره زندگانی ما باشد یا آنکه به تجربه حاصل کرده باشیم و بشاهد
ما رسیده باشد بسبب غور در مطالب است که خیالات مختلفه
را با هم مقابله نموده اصولی خاص را بجهت علم قرار میدهم بسبب غور
است که علم را فراموش نمیکنیم همین صفت باعث این شده است
که ما بین نیک و بد را تمیز میدهم و خوب و بد تحریر و تقریر مردم را
درک میکنیم همین خود است که سلسله دلایل را بندهن ما آورده
حقایق هر چیز را بر ما ظاهر و مسائل غامضه را بخیل را برای ماضی
می سازد.

مطالبی را که ذیلا به مناسبت مینگاریم متعلق به تحصیل علم و مشکلات

که اغلب محصلین علوم و چار میگردند.

بصورت ظاهر اسماء و اشیاء و الفاظ قانع نباید شد مگر آنکه حقیقت آن را از روی تحقیق بفهمید چیزی بانی را که مطالعه میکنید سعی کنید بفهمید و بتوانید بدیگران بفمائید تا اینکه نتیجه زحمات شما فقط یک انبار الفاظ نباشد و شما از آن اشخاصی نباشید که الفاظ را حفظ کرده مطلب و مقصد را از کف میدهند متوجه بودن باین مطلب و این قاعده (اگر بر آن عمل نمائید) در هر علمی برای شما فواید کلی خواهد بخشید.

ترقی علمی را با استقلال نصب العین (ایدآل) خود قرار دهید هرگز هیچ چیز نباید شمارا از طریق ترقی مانع گردد همیشه این مطلب را جزء فریضه خود قرار دهید که در موقع تنهایی و تاریکی و خاموشی در مطلب غامضه با خود مشورت کنید و برخواهشهای روح خود و واقعات گذشته خود فکر و بر اعتبار و میلان طبیعی خود آگاه گردید و علم صحیح نسبت

به نفس خود حاصل نمائید و صحبت دوستان کوشش کنید تا مطالعه درستی نسبت به فطرت انسانی تحصیل نمائید در حماقتها و تعصبات و عیوبات مردم و همچنین محسنات ایشان دقیق شوید و اطوار پسندیده اتخاذ نمائید بیش از همه چیز در شناختن خودتان بکوشید که خود شناسی خدا شناسی است و او را با اعتقاد صحیح و با معرفت بی پرستید.

هر چه نظر میاندازید بدیده عبرت بنگرید تا لطایف صنایع صانع را درک نمائید و از تمام اشیاء درس بگیرید.

انجام - و قنیک در جستجوی علمی بر میائید لازم است همیشه انجام کار را در نظر داشته باشید و در بین آنکه مشغول تحقیق و بدست آوردن امری شدید خیال خود را مستقل نمائید اگر در بین به مانعی برخوردید فتح عزیمت و اراده نه نمائید تلون مزاج را ترک نمائید تا بسر منزل مقصود برسید و الا هیچ کاری را با انجام نخواهید رسانید

کس نیکو در بین تحقیق مطلبی یا علمی به معترضات می‌پردازد و از مثل کسی
 می‌ماند که بطلب خزانه و جواهرات گرانها میرود و در راه مشغول جمع نمودن
 سنگ یزره‌های تشنگ میگردد و وقت خود را در این کار مهمل ضایع
 میکند و عاقبت از آن مقصد بزرگی که دارد باز میماند.

آراء دیگران - هرگز خیال نکنید که جز آنچه تحصیل نموده و مطالعه
 کرده اید دیگر چیزی نیست و حقیقت از جایی دیگر حاصل نمیگردد.
 قبل از تعمق در آراء دیگران قضاوت کردن نادانی است
 اراء همه را بشنوید و در موقع تنهایی در آن فکر کنید هر طریقه که بهتر از
 همه دیدید آن را قبول کنید (ولی در موقع فکر رای خودتان را هم یکی از آن
 اراء فرض کنید ولی به منیت فکر خود گرفتار نشوید)

کسیکه معنی را حفر کرده میخواهد جوهر پیدا کند باید خاکها را غریبال
 کند تا دانه گوه را از میان خزه‌ها برآرد.

تعصب - عموماً شکایت از تعصب دیگران نموده میخواهند بگویند ما از

این عیب مبرا هستیم در صورتیکه این اعتراض بر عموم وارد است
 و عالجش فقط علاج خود است پس شما همیشه عیوب خود را در نظر گرفته
 بدفع عیوب و نواقص خود بپردازید تا این شکایت از همه مرتفع گردد
 زیرا که عیب ما با عیوب عموم مشترک است اگر مردم منفرداً هر یک
 بدفع عیب خود بپردازند عیوب همه مرتفع میگردد.

نصب العین - هرگز بدون اینکه مقصود خود را بفهمید در کاری اقدام
 نکنید چرا که پیمودن راه بدون اینکه نصب العین معین و مقصودهای
 داشته باشید بیراهه رفتن است و همین سبب است که از خواندن
 چهار کلمه فلسفه یا دیدن چهار ورق حکمت خود را فلسفی و علمی دانسته طبیعی
 مذہب میشوید نه مسلمان بلکه در بین گمراه میمانید لیکن اگر نصب العین
 معینی داشته باشید در هر رشته تحقیقاتی که داخل میشوید کاملاً
 به حقیقت آن میرسید یعنی می‌روید تا به حقیقت آن برسید و مطلب را
 بفهمید ولی خیلی با تمنا نیست یا بد پیش رفت چرا که این بجز لیست بیکران و

در هر قدمی هزاران خطر.

یأس از تحصیل - بدترین امراضی که محصل بدان مبتلا میگردد
یأس است یأس بمنزله راهبرنی است که هستی شمارا به یغما میبرد
خیلی باید مواظب باشید و توجه کنید که بدست این دیویا اهرمن
گرفتار نشوید این شیطان اغلب خود را در لباس خوب (حتی نجیب)
بنظر شما جلوه میدهد و میگوید از مطالعه ای که کردید باندازه کافی نتیجه
حاصل نموده اید تحقیقات زیاده از این از قوه شما خارج است همین
اندازه برای اداره کردن امور زندگی کافی کافیت باین خیالات شما
را عاجز و مغلوب میگرداند اما نه چنین است باید مردانه بایستید و یقین
بدانید که هنوز از دریای بیکران علم لب تر نه کرده اید و بدانید که قوه شما
از آنچه تحصیل کرده اید بیشتر است و قابلیت شما بالاتر از آن است که
خیال میکنید مختصرین بزرگ و متبعین سترگی که گذشته و موجودند همه
مثل شما با یک روز در مدرسه محصل ابتدائی بوده و هیچ از این قوه

خدادادی که امروز عالم را متحیر ساخته اطلاعی نداشتند چون
یأس را مغلوب ساختند بیری عزت و افتخار علم و اختراع و هنرمندی
خود را برزیرا پنجه تصور ننماید برافراشتند
شما فقط باید قوا و خود را تربیت کنید و اوقات خود را تقسیم
نمائید و صحت جسمانی خود را محافظت سازید تحصیل فقط مثل میدان
جنگ است اگر گردی این را یقین خود قرار بدهند که مافتح میشویم
و استقامت و رزند حقیقت فاتح خواهند شد و این یکی از اصول
بزرگ مسلم علم مسموم است که میگویند جانوری که جانور دیگر را شکار
میکند اول نظر خود را بر شکار دوخته تمام خیالش انیست که من او
را خواهم گرفت و عاقبت هم میگرد پس شما هم باید نظر خود را یعنی کمال خیال
خود را بطرف علوم متوجه سازید و در هیچ کاری ابدایا و حرمان
را بخود راه ندهید و باین اصول مسلم عقب کار را برگزید البته کامیاب
خواهید شد.

خلوت - یکی از علما میفرماید "حیف است بر آنکه تنهاست" لیکن طالبین علوم نباید از این کلام متوحش گردند و باید بدانند در دوره محصلی باید گفت حیف است بر آنکه تنها نیست - یکی از مصنفین مشهور فرنگ مینویسد -

"خلوت و جلوت همانقدر لازم است که حرارت و برودت و روز و شب - ورزش و آرام - جلوت یعنی مخالطت با مردم برای این لازم است که در جامع بتوانیم قسمت و مقام خود را حاصل نماییم و خلوت برای این ضرور و لابد است که زندگی شخصی را منظم داریم آموزش و اختلاط برای یک نفر محصل همان اثر یا حکم دارد که سفر و تجارت برای یک قوم و ملتی -"

زندگانی یک زاهد گوشه نشین و کسانیکه ابد اخیال احراز مقامی و مرتبه ای را ندارند و دستی ایشان از دیگران اداره میشود زندگی نامکمل و ناقص است - زندگی مکمل و تمام آنست که مانند

یک کشتی جنگی باشد همانطوریکه در دست چهار ات جنگی شریک است و قوت و هنرمندی خود را ظاهر میسازد و در تنهایی بهم بتواند اقیانوس سهارا طی نموده هستی خود را ظاهر نماید مقصود آنست که باید چنان خود را ساخت که در هر صورت فشاء اثر باشد -

تنهایی مانند دایه ایست برای سرگرمی و اشتغال و سرگرمی و آنها که در کار بشا به مادر و دهنانت - پس اگر آنها که در کاری لازم شد باید خلوت گزید و حکما و علماء قویم چه از متقدین چه متاخرین یعنی کسانی که صاحب تصانیف و تحقیق بوده و هستند زیاده از حد لزوم با مردم معاشرت نمیشد مصنفین عالی مرتبه اگر نخواهند تصانیفشان موثر و مفید واقع گردد باید مانند ساری که برای خواندن عزایم گوشه نشین میشود یا چون مردمان چله نشین کنج غاری بسکن گزینند مثلاً اسامی دسته ای از بزرگان ارو پارا برای شما ذکر میکنم -

کترپی لن *Shams al-Ma'arif* شاعر مشهور فرانسه برای این عزلت

اختیار نمود که از خیالات عجیبه و غریبه که نو باوگان طبع لطیفش بودند بتواند بی مزاحمت اغیار متلذذ گردد.

مایکل انجلو - آن دیوانه خدائی این لقب را بر چهره دهن باو داده و بر پشت تصویرش نوشته هر وقت میخواست در امر عظیمی فکر کند گوشه تنهایی اختیار میکرد یکی از احبابش پرسید که تو چه طور اینگونه زندگانی را میگذرانی جواب داد هنرمند مرا از دست دنیا رها کرده - هنرمند در نوع حسودیت که میخواهد کاملاً هنرمند را بطرف خود بکشد - و قتی که مشغول کاری میشد هیچکس را اجازت ورود نمیداد.

لرد کلارندن - برای نوشتن تاریخ دو سال در جزیره جرسی گوشه نشینی اختیار کرد - هر وقت با کسی واقعه را بیان میکرد یک نوع بشاشتی میساخت که گویا طبع او هرگز مافوق آن لذتی را درک نکرده -

ع - و لاخوکن به تنهایی که از تنهاییها بداند

۱ - پیدایش ۱۲۳۰ فوت ۱۶۰۰ - Edward Hyde, Earl of Clarendon

والتر - اگر چه شتاق جلوت و اختلاط با مردم بود لیکن اکثر گوشه نشینی اختیار میکرد و بکنجی میخزید یکمرتبه پنج سال از صحبت با مردم احتراز نموده در گوشه انزوا مشغول مطالعه بود و لذت ع - فراغت و کتابی و گوشه چینی - را دریافت -

ریکارت - یک مرتبه چنان جوشی در او بروز کرد که از جمیع تعلقات دوستانه دست کشیده در یک سمت خرابه پاریس خانه محقری کرایه نموده بنحیر از تمام دوستان تا دو سال به طالع گذرانید مانند مسکوک - در پاریس یک وقت رفت و آمد با مردم را بکلی ترک نموده با تخیلات و کتاب هم صحبت و در گوشه تنهایی مستغرق گردید چنانچه رفقای خوش گذرانش بر این حرکت او میخندیدند ولی بعد از آن تمام اهالی اروپا از عزلت او نه فقط خورسند بلکه ممنون شدند چرا که در این مدت گوشه نشینی و تنهایی کتاب اصول قانون را نگاشته و یک یادگار ابدی برای خود گذارد -

Quanten

۱ - پیدایش ۱۲۳۰ فوت ۱۶۰۰ -

آدم است - پس از انتشار تصنیف اول خود دو سال گوش
تشن بود و هیو هم که از معاصرینش بود بر این اعتزال او طعن
نیز دیکن و قتی که آن فاضل دانشمند کتاب مشهور موسوم به
"ولت آن دی نیشن" یعنی ثروت را منتشر ساخت همه دوستش
خورسند گشته دانستند که در این مدت مشغول خدمت بزرگی بود
و مقصود ما از این گوشه نشینی رهبانیت نیست چنان نه شود که
خوانندگان محترم اشتباه نمایند

گوپر - ساها در فکر این بود که خلوقی بدست آرد که صدای پارس
سک و فریاد و فغان مردم بگوشش نرسد و آسوده باشد
و چیزی بایل خیالش نگردد -

پس یقین است که تنهایی از نعمتهای بزرگ است که خداوند
عالم برای حفظ فطرت به انسان عطا فرموده و مشا لهائی هم دیده
شده که بعوض راحت باعث زحمت گردیده -

Adam Smith
Hume
پیدایش فلسفه انقوت نشاء
"السا" "صا" ۱۷۷۷

گبن - که یکی از مورخین بزرگ است عاقبت از تنهایی به تنگ
آمده مینویسد - "من خیال میکنم و گاهی هم از این خیال منصرف
نمیشوم که چرا تنهایی را بمطالعه و تفکر دفع نساخسته خود را تشکین
و هم - انسان غیر آرام و مضطرب است هر قدر ایام امتداد یابد
بیشتر باعث زحمت میگردد" پس آنکه از تنهایی به تنگ آمده بود
یکی از دوستانش نوشت که "فکر دیدار شما این خیال را بنظر آورد
که انسان اگر چه در خلوت گاه خود محو تماشای قدرت میگردد لیکن
او را بجهت تنهایی و گوشه نشینی خلق نکرده اند"

پس باید گفت پس از تحصیل سرمایه علم و مؤنه زیست هم
بکلی ترک معاشرت خطاست و همچنین محالطت زیاده از حد اعتدال
بنابر این بهترین طریقه در هر کار خیر الامور او سطرها میباشد -

فاضل مشهوری از قدما موسوم به سینیکا میگوید که تنهایی و اعتدال
هر دو باید با هم باشد و نوبه بنوبه کار کنند زیرا که یکی در مالتولیه محبت نفع

می نماید و دیگری مہیج محبت ذات خود میگردد و چون از محال است
خسته شویم دفع آن خستگی را باید به تنهایی گرد و بهین طور بالعکس
پس یکی معالج دیگری است -
گفتگو - دکتر و اتسن - میگوید افکار لطیف اسرار آمیزی که در
اعماق قلب و روح ما مخفی و ستور است گفتگو آن را روشن و
ظاهر میگردد و انرا اشارات و واقعات اتفاقیه آن خیالات
مفیدی که از نظر ما محو گشته باز یاد آور میگردد و مکالمه و گفتگو آن
کنوز مخفیہ ای را بر ما مکشوف میسازد که مشاهده و مطالعه
خزینہ دل ما را از آن جوهر گرانبها محروم ساخته بود و معنی
(خذ العلم من افوال الرجال) را روشن میگردد و اندک
و مجالست روح فریقین را بیدار و در ظهور ذخایر علوم ترغیب
و تشویق می نماید - انسان بطریقہ های پسندیده برای مفید ساختن
آن کنوز علم و معرفت می آموزد گفتگو بهترین معاون است ان

را اگر مقصود تفهیم و تفہیم باشد شخص هر قدر فاضل هم باشد
بدون مکالمه و گفتگو مثل فرشته ایست که محض وجود خود
زنده است -
فوائد مکالمه - از برای محصل مکالمه بهترین راه ترقی است و
او را از هر راه و رسمی آگاه میسازد ان فقط از خواندن و
مطالعه نمیتواند ترقی کند کسیکه تمام اوقات او صرف مطالعه گردد
ذخیرہ هنگفتی از علوم و افکار متنوع پیدا میکند ولی قابل تعلیم و نشر
علوم نیست و این صفت برای او مذموم است پس این عیب
را از گفتگو و مکالمه و معاشرت یا اشخاص دانشمند باید دور کرد
کسیکه مدتی مدید را بگوشه نشینی گذرانیده آئینہ روشن را
گرد و تکرر گرفته انیست که در اوضاع و اطوار او یک نوع ناهمواری
و نه تراشیدگی مشاہدہ میگردد و بالعکس از مکالمه و آمیزش این
خرابیهها و در گشت یک متانت و سنجیدگی در او ظاهر میگردد و بجای

اینکه همیشه در حالت شاگردی و محصلی باشد یک حالت استادی و معلمی در او پیدا و صاحب رای متین میگردد و قابل دوستی اشخاص بزرگ گشته قدرت این را پیدا میکند که خیالات خود را بطرز مرغوب جلوه دهد و در مجالس و محافل از تقریر و پذیر خود دیگران را محفوظ سازد و رفته رفته اهل علم بعزت در کلماتش غور فرمایند.

پس باید همیشه همت بر این گذاشت که خود را بمکالمه ترقی دهیم و معاشر اشخاصی شویم که عالم ترو و اناترا از خود ما باشند اگر چنین دولتی بدست آمد بالاترین نعمتهاست و باید قدر این نعمت را دانست پس تا موقع اجازه دهد و فرصت بیایم نباید معاشرت علماء و فضلا و ارباب از دست بدهیم اگر ایشان از صحبت ما اجتناب نمایند بهر منت و چالپوسی که ممکن گردد باید ایشان را بطرف خود مایل سازیم و بهر قیمت که باشد از کلمات و مجالست آنان استفاده نماییم.

هرگاه با تاجری یا ملاهی یا زارعی یا صنعت گری شمارا اتفاق صحبت

اقتاد از ایشان هم استفاده کنید باین طور که در فن ایشان سخن مطرح سازید چرا که هر کسی در فن خود بیشتر از دیگران واقف است پس آن شخص هم برای ما بمنزله یک فیلسوف میباشد و اطلاعاتش برای ما مفید و بر خزینه معلومات و اطلاعات ما افزوده میگردد و چه نیکو فرموده زهر گوشت تو شسته یا فتم زهر خرمنی خوشتر یا فتم در محافل و مجالسی که میرود زیاد بشنوید و کم بگوئید در مباحثه با احدی عصبانی نشوید قضاوت هائی که مردم میکنند بشنوید و با عقل خود بسنجید همیشه طالب فهمیدن باشید تا بفهمید هر کس در غمی انغم را بروی خود باز کرد بدرجات عالی ترقی رسید هیچ کس را در اظهار رایش شرمند و خجل نازید از نادانی مردم نادان هم ممکن است فایده حاصل کرد و داناشد بر دیگران پرخاش کردن و تندى نمودن باعث این میشود که دشمنی برای خود تهیه نموده اید چه خوب می فرماید غنی کشمیری.

بچشم کم بین گرد و کدورت را که در آخر

برای اختلاط دوستان دیوار مگرد (غنی کشمیری)

وقتیکه در مسئله ای بحث میشود اراء همه را بشنوید چون نوبت

بشمار سیدرامی خود را با متانت ظاهر سازید مثل اینکه مقصود

تان فهمیدن است نه تردید و بطلان اراء دیگران یا تنقید.

وقتیکه در مباحثه طرف مقابل را ناواقف و جاہل یا فتنه‌ور و راجیکه

بطرف حقیقت بکشانید و قسمی معلم او شوید که نفهمد میخواهید اظهار فضیلتی

بر او بنمائید. در مجالسی که می‌شنید سعی نکنید که خود را از همه فاضل

و داناتر قلم دهید زیرا که اگر مسئله ای مطرح بحث شود در ماندید بسی

شرمنده خواهید شد.

یک از مشاییر فضل میفرمود در مجالس چنان سخن نگوئید که ناگوار

طبع دیگران باشد. سعی کنید تا طریق استماع را یاد بگیرید و از گفتگوی بی‌بهره

گویان نیز استفاده کنید کلام سقراط حکیم را همیشه در نظر داشته باشید

که میفرمود "زبان شخص نادان برای هفتشین او مفتاح گنجینه عقل است"

از همه کس متوقع نباشید که تقریرش مطابق تحریرش باشد چه

بسیاری از فضلای بود و هستند که قوه تحریرشان خیلی خوب بوده

لیکن قوه تقریرشان بسیار بد است. لهذا اسامی دسته ای از علما را

ذیلاً مینویسم که تحریرشان خوب ولی در تقریر چندان دستگاہی

نداشتند.

۱- دانسته - ترش روی و بد مزاج بود.

۲- تیلر - کینه و رز و درخ بوده - گرمی را کسی با مخاطب خود خندان

ندید - هوگارت - در مجالس همیشه بیدل و غمگین می نمود -

۳- بن جانسن - خاموشی را می پسندید - سودی - تند و ناظم

و تندر المزاج و شب و روز مصروف عبادت بود.

۴- گولد اسمت - در تحریر فرشته ولی در تقریر از طفلی هم عاجز تر بود

۱-	Dante	پیدایش ۱۲۶۵	فوت ۱۳۲۱
۲-	Graye	۱۷۱۹	۱۷۷۱
۳-	Hugo	۱۷۹۷	۱۷۹۷
۴-	Ban Johnson	۱۷۳۷	۱۷۳۷

ویکارت - برای تنهایی و گوشه نشینی تشکیل یافته بود از این سبب همیشه در مجالس و محافل ساکت بود مردم میگفتند که او دولت علم را در جنگل و صحرا از مدرسه فطرت حاصل کرده آدم اسمت - با وجود کوشش زیاد نتوانست با گران گوشه نشینی را از گردن بنهد مردم سنجیدگی و متانتش را حاصل بر تند مزاجی و بد خلقی میکردند در صورتیکه هیچ کس احباب خود را بیش از او دوست نمیداشت پتر کار تیلی ذهن رسایش مانند شکسپیر شاعر مشهور و معروف بود و نقش خیالات بهادرانه را با وضاحتی میکشید که بهتر از آن ممکن نبود ولی صورت ظاهرش چیزی نبود که کسی او را به بزرگی قبول کند و به مقامات عالیه اش پی ببرد و تقریرش باندازه خنک و بی لذت بود که مستمع به تنگ آمده از مجلسش فرامیکرد همان قدرت کامله ای که نعمت ذهن رسا را با و کرامت فرموده بود نعمت تقریر را از او سلب فرموده بود همان زبانی را که حاکم و استاد آن بود بصحت و درستی در مجالس

نمی توانست ادانماید چون احبابش کنایتاً ان اشتباهات را باومی نمودند و نمخندید و میگفت از پتر کار تیلی - بودن من چیزی نمی کا هد همچنین کثرت مطالعه و گوشه گیری در ایدن - شاعر را از مجالس رومی و اختلاط باز داشته بود در باره خودش میگوید "گفتگوی محی هست و کند است و طبع من ملول دلی سنجیده است من از کسانی نیستم که در مجالس مزاج و تمسخر نمایند یا لطیف گو و حاضر جواب باشند همیشه در مجالس مانند طلبه تفکر ساکت و سامت می نشست -

قوه لفظی و تقریر اگر چه قوه اپست خدا داد لیکن باز هم بسبب مشق باید آن را تربیت نمود و ترقی داد چنانچه نوشتیم از گوشه گیری زیاد این قوه زنگ آلوده میگردد پس لازم است که بذریع محالست و مخالطت و ورود در مجالس لطایقین و دادن خطابه با آن را ترقی داد و بیشتر ترقی آن بسبب توجه مستمع میگردد چنانچه گفته اند -

ع - مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد

لیکن حرف اینجاست که ناطق باید شیوه ای را اتخاذ نماید که مستمع توجه بآن پیدا نماید زیرا که نمی شود مستمع را مجبور به توجه نمودن نمود در این صورت لازم است که قبل از آنکه بخواهید خطاب به یا لفظی بفرمایید کاملاً در مضامین آن تفکر نمائید و بهیچوجه مطلب را نقد نکشید بفرمایید که مجبور شوید از شاخ و پیچیده تا اینکه مستمع کسل شود و از کسالت ایشان شما هم کسل شوید و با شرمساری مجلس را خاتمه داده فرار نمائید بلکه مطلب را چنان بیان کنید که شنونده هر جمله ای را که می شنود تشنه جمل بعد بشود و خواهان امتداد آن گردد همیشه رؤس مطالب را بشیوه بیان نمائید که مردم حاضر و مستعد شنیدن توضیحاتی که بعد بخواهید بفرمایید بشوند و برای این کار لازم است علم مناظره و منطق را خوب تحصیل نمائید و در ادبیات و تاریخ مرور و مطالعه کاملی بنمائید



خاتمه

پس از مطالعه تن کتاب در مطالبی هم که ذیلآ می نویسیم غور نمائید امید است که اگر بر آن عمل نمائید دارای اخلاقی نیکو گشته مقبولیت عامه را تحصیل نمائید و آن اینست :-

به الفاظ خوش ظاهر مردم فریفته نشوید - زیرا طبیعت عموم متعلق است و همیشه برای اینکه شمارا خوش نود سازند تعریف و مبالغه در اوصاف خوب شما مینمایند -

دوست شما کسی است که شمارا از عیوب خود تان مخبر سازد نه آنکه عیب شمارا از شما پنهان سازد -

هرگز یکسی وعده مکن جز اینکه کاملاً مطمئن باشی که میتوانی ایفاء بعهده خویش نمائی و گرنه نزد مردم بد و دروغ گو و حقه باز معروف میگردی و هیچ کس را بر کلامت اعتماد باقی نماند و این بدترین خساره ایست که در دنیا دارا خواهی شد - گمان مکن که من امیر یا امیرزاده ام بر فرض

اینکه مراد و نگو بداند چه ضرر بمن میرسد دخل من خوبست و احتیاجی بکسی ندارم. این اشتباه است زیرا که بیش از همه چیز احتیاج به اعتماد عموم و اری همان مردمی که بنظر حقیرند وقتی که اعتماد بکلامت ندارند به نظر نفرت و حقارت برتومی نگرند. اگر چه از تعظیم و تکریم ظاهری فرو گذاشت نمی نمایند لیکن مرتبه ای از این بالاتر نیست که در دل خلائق پادشاه باشی و عزیز و این بهترین سلطنت است و این سلطنت حاصل نمی گردد جز بوفای عهد.

گمان کن که اگر خواهش این شخص را رد کنم میرنجد فکر کن و بدان که اگر وعده کردی و انجام ندادی بیشتر میرنجد و الوقت رنجش او بجاست و این وقت بجا لیکن چون میدانی که نمیتوانی انجام بدی بزبان خوش و ملایمت با او بفهمان که در انجامش معذوری ملی اگر می توانی اسباب و راه حصول آن را با و بنما.

کسانی که از راه دور نزد تو می آیند زحمات ایشان را فکر کن

ولی سبب وقتی دیگر برایشان معین نکن صحیح است تو بایشان کارنداری لیکن ایشان به اُمیدی نزد تو آمده اند.

همیشه مانند درخت باشی که چون ثمرش زیاد میگردد سرش فرود می آید. نخوت و تکبر پیدا کردن پس از مرتبه و مالدار می علامت کم ظرفی و نزد دانشمندان مذموم است.

با کسی که طرف صحبت میشوی در خیال آن مباحث کن که او را مسخره و استهزا کنی اگر چه او خود مسخره باشد تو در فکر آن باش که از کلمات آن نفعی حاصل کنی چه بسیار کلمات نیکو از دهان مردمان مسخره و شوریده شنیده شده همیشه این جمله را یاد داشته باش "به بین چه میگوید مبین که میگوید"

بعوض اینکه افعال دیگران را تنقید کنی و بدی و عیوب ایشان را ظاهر در اعمال و اقوال خودت فکر و غور کن و با صلاح خود بگو شس.

اگر همه چنین کنند همه خوب خواهند شد.

دوستی با کسی بکن که مرتبه اخلاقی ایشان از تو بهتر باشد
تا اینکه از محبت او دوستی ایشان اخلاق تو هم ترقی کند و
نیکو گردد.

با مردم بد نام دوستی مکن و گرنه بد نام در سوخواهی شد.
تصیحت دوست دشمن را بشنو لیکن بر نصایح دوستان
عمل کن تا بسلامت دشمنان گرفتار نه گردی و از کار خود پشیمان
نشوی که پشیمانی سودی ندارد.

سخنان مردم را بشنود ولی تا در میزان عقل نسبی قبول مکن
بی مشورت و انا بکاری شروع مکن.

در کارهای مردم تا کاملاً مطلع نشوی و قضاوت نه کنی زیرا بسیاری
از مردم کارهایی را بسبب پیش آمدهائی میکنند و بعد چنانچه باید نتیجه
از آن حاصل میگردد یا آنکه موجب زیان ایشان میگردد قضاوت و ملامت

شمار پنج ایشان خواهد افزود.

در میان دو کس تا بیان هر دو را بخوبی نشنوی و با عقل
نسبیه حکم نه کنی.

تا نمیتوانی در بخشش و دوست را دور کنی نه اینکه در استحکام
دشمنی ایشان بکوشی.

تا ممکن است نزاع خودتان را با هم دوستانه تصفیه نمائید
و رجوع بعد لیه و نظمی نه نمائید که کامیاب شدن انجام هم ناکامیابی است
معاملات خود را به سندی و شاهد محکم سازید اگر چه طرف شما دوست
خالص و قدیمی باشد.

چون از دوستی رنجیدی بد او را مگوی اگر ضبط خود نتوانی چنان
گوی که پس از مصالحت شرمنده نباشی.

کسیکه بد دیگران نزد تو میگوید یقین بدان که بد تو را هم نزد دیگران خواهد
گفت قبل از اینکه از تو چیزی بپرسند نگو.

کوچکان را محبت کن بزرگان را احترام که باعث درازی عمر است
بی مناسبت نیست که در آخر انتخابی از بوستان شیخ علیه الرحمه
شیخ سعدی شیرازی نیز درج گردد.

امید است که بکلمات و فصاح این نگارنده زبان توهمی تمام فرماید
و از فصاحت حکمت آمیزش بهره دانی بیاندوزید.

در حقیقت این خلاصه بوستان است و اصل کلمات و اشعار
که مقصود آن دانشمند فرزانه بوده و تبلیغ آن حکایات و روایات است
که در کتاب خود درج فرموده.

امید است که ارباب ضرور پسند افتد و عاشقان راه
انسانیت آن را سر مشق خویش قرار داده بر آن عمل نمایند.
اشعار منتخب را بحروف تہجی از الف تا یا درج نمودیم.

هو

جوانانه طاعت امروزه گیر که فردا نیاید جوانی ز پیر
فراخ دلت هست و نیروی تن چو میدان فراخ است گوئی بزن
من آن روز را قدرش ناکتم بدانستم اکنون که در باختم
قضا روز باغی ز من در بود که هر روز از دی شب قدر بود

الف

از آن بهره ورت در آفاق گیت اگر در ملکانی با نصاب زیست
از این نامورتر محلی مجوی که خوانند خلقت پسند خوی
اگر هست مرد از هنر بهر ضرور هنر خود بگوید نه صاحب هنر
اگر بوسه بر خاک مژگان زنی بمردی که پیش آیدت روشنی
اگر نیک مروی نماید مس نیار و شب خفت از دزد کس
اگر مردی از مردی خور مگوی نه شهر سواری بدر و گوی

اگر بد شنیدن نیاید خوشم
 اگر جز تو داند که رای تو چیست
 اگر خود همین صورتی چون طلسم
 اگر نفع کس در نهاد تو نیست
 اگر دشمنی پیش گیر دستین
 اگر زیر دستی در آید ز پای
 اگر چه پیش خردمند خاشی او
 الا اگر هنر داری و عقل و هوش
 این باید از داورانیدش ناک

ز کردار بد دامن اندر کشم
 بران عقل و دانش ببايد گریست
 بمیری و امت بمیرد چو جسم
 چنین گوهر و سنگ خارا یکیت
 بشمشیر تدبیر خوشش بریز
 حذر کن ز نالیدنش بر خدای
 بوقت صلحت آن به که در سخن کوشی
 بفضل و ترحم میان بند و کوش
 نه از رفیع دیوان و ز جرد و هلاک

ب

با حسانی آسوده کردن جانی
 با اخلاق با هر که بینی بساز
 به از الف رکعت بهر منزلی
 اگر زیر دست است دیگر سرفراز

بخشای کا ناکد مرد حق اند
 ببد گفتن خلق چون دم زدی
 ببايد نمان جنگ را ساختن
 بجز سنگدل کی کند معذرتنگ
 بچشم کس در نیاید کسی
 بچنگ آروما دیگران نوش کن
 بنجمه درون مرد شمشیر زن
 اگر نفع کس در نهاد تو نیست
 اگر دشمنی پیش گیر دستین
 بد و نیک را بذل کن سیم و زر
 بمقتان نادان چه خوش گفتن
 بکس پاس دارد چو نان تو خورد
 بدی را بوی سحر باشد جزا
 خریدار بازار بی رونق اند
 اگر راست گویی سخن هم بدی
 که دشمن نمان آورد تا خفتن
 چو بیند کسان بشکم به تنگ
 که از خود بزرگی نماید بسی
 نه بر فضل دیگران گوش کن
 بر مینه خنجر چو در خانه زن
 چنین گوهر و سنگ خارا یکیت
 بشمشیر تدبیر خوشش بریز
 که این کسب خیر است آن دفع شر
 بدانش سخن گوی یا دم مزن
 که سبک پاس دارد چو نان تو خورد
 اگر مردی احسن الی ما سا

بداندیش را لفظ شیرین بین
 بد انجام رفت و بد اندیش کرد
 به است ازداد انسان صاحب
 بد ملت کسانی سرافراشتند
 بر آوردن کام امیدوار
 بروز اجل نیزه جوش در تو
 بر از شاخ طوبی کسی بر داشت
 برادر ز کار بدان شرم دار
 برو سعی کن که تو ماند چو شیر
 بر انداز بخیکه خسار آورد
 بشیرین زبانی توان برگویی
 بر آفاق که سر بسر پادشاست
 بر مرده شیار دنیا خس است
 که ممکن بود ز هر در انگبین
 که بازیر وستان جفا پیشه کرد
 نه آن که در مردم افتد چو دود
 که تاج تکبر بیند اختند
 به از قید بندگی شکستن هزار
 زیر پیراهن بی اجل نگذرد
 که امروز تخم ارادت نکاشت
 که در روی نیکان شوی شرمسار
 چو رو به چه باشی بوا مانده میر
 درختی سپرور که بار آورد
 که پیوسته تلخی بردند خوی
 چو مال از تو انگشتان که است
 که هر مدتی جای دیگر گشت

برفتند و هر کس درود آنچه گشت
 بزرگان مسافر بجان پرورند
 بزرگی که خود را بخسروی شمرد
 بزرگی رساند به محتاج خیر
 بزمندان متقاضی گرفتار به
 بزرگی کزو نام نیکو بماند
 بسع رضا مشنوا یندای کس
 بغزت بکش بار هر جبابلی
 بغرت هر آنکو فراتر نشست
 بغضواری جز سر انگشت من
 بکار آمد آنها که برداشتند
 بگوشش نروید گل از شاخ بید
 بلندیت باید تو اضع گزین
 نماند بجز نام نیکو و زشت
 که نام نکویشان بعالم برند
 بد دنیا و عقبی بزرگی بسر
 که ترسد که محتاج گردد بغیر
 که در خانه دیدن بر ابرو گره
 توان گفت با اهل دل کو بماند
 و اگر گفته آید بغورش برس
 که افقی بسر وقت صاحب دلی
 بخواری نیفتد ز بالا به پست
 بخار و کسی در جهان پشت من
 نه گرد آوردیدند و بگذاشتند
 نه زنگی بگر ما به گرد سپید
 که این بام را نیست سلم جز این

بمرد از تهیدستی آزاد مرد
 ز پهلوی مسکین شکم پر نه کرد
 به نزد من آنکس نکوخواه توست
 که گوید فلان خار در راه توست
 به تنگی بریز اندت روی وزنگ
 چو وقت فراخی کنی معده تنگ
 بهایم خموشند و گویا بشر
 پراکنده گوی از بهائم بتر
 به تنیدی سبک دست برون تیغ
 بندگان گز و پشت دست دریغ
 به بندای دجله اگر آب کاست
 که سودی ندارد چو نیل خواست
 بنیدیش از آن طفلک بی پدر
 و ز آه دل در دمنش حذر
 بیاموز پرورده را دست رنج
 او گردست داری چو قارون گنج
 بخور مردم آزار را خون مال
 اگر از مرغ بد کنی پیر و بال

ب

پادشاهی که طرح ظلم فکند
 پای دیوار ملک خویش بکند
 پیچ سخن گفتن انگاه سخن
 که بینی که در کار گیر و سخن
 پسندیده کاران جاوید نام
 تطاول نه کردند بر مال عمام

پسند آمد از عیب جوی خودم
 که معلوم من کرد خوی بدم
 پس کار خویش آنکه عاقل نتست
 زبان بداندیش بر خود بلبست
 پسندیده و لغز باید خصال
 که گاه آید و گاه رود جاه و مال
 پریشانی خواطر داد خواه
 بر اندازد از مملکت پا و شاه
 پدر مرده را سایه بر سر فلک
 غبارش بهیشان و خارش بکن

ت

تو هم بروری هستی امیدوار
 پس امید بردار نشینان برآر
 تنور شکم و مبدم تا فتن
 مصیبت بود روز نما یافتن
 تا مل کنان در خطا و صواب
 به از اثر خایان حاضر جواب
 تو پیدا کن راز دل کسی
 که او خود بگوید بر هر کسی
 توقع براند ز هر مجلس است
 برانش ز خود تا نراند گست
 تو نیکو روش باش تا بدست
 نیاید به نقص تو گفتن مجال
 تواضع سر رفعت افرازدت
 آنکه بر بختک اندر اندازدت

تو نیز ارتکب کنی به چمنان
تکبر کند مرد حشمت پرست
تو اضع کن ای دوست با خصم تند
تراکی بود چون چراغ التهاب
تو خود را گمان برده پر خسر
توان کرد باناکسان بدرگی
تبی پای رفتن به از کفش تنگ
تو بادوست یکدل شود یک سخن
تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت
تو خود را چو کودک ادب کن بچوب
تو غافل در اندیشه سود و مال
تو هم پشت بر قبله در نماز
تو پیش از عقوبت در عفو کوب

نمائی که پیشست تکبر کنان
نداند که حشمت بکلم اند است
که نرمی کند تیغ برنده کند
که از خود پری همچو قنیل زاب
انانی که پر شد در چون پرد
ولیکن نیاید ز مردان سگی
بلای سفر به که در خانه جنگ
که خود بیخ دشمن بر آید زبن
که فردا نگیرد خد ابر تو سخت
بگر زگران مغر مردم مکوب
که سرمایه عمر شد پایمال
اگر ت با خدایت روی نیاز
که سودی ندارد دنان زیر چوب

تو هم قیمت عمر نشناختی
تو را نیز چندان بود پای زور
تو که خواب نوشین به بانگ جیل
تفادت کند هرگز آب زلال
تو قیاس مدار ای پسر گر کسی
که در عیش شیرین بر انداختی
که پایت زلفت است در ریگ گور
نخیزی دگر کی رسی در سیل
اگرش کوزه زرین بود یا سفال
که بی سعی هرگز بجائی رسی
که در عیش شیرین بر انداختی

ج

جز آن کس نباشد نگوگوی من
جفا پیشگان را بده سر بهاد
جوان مرد خوش خلق و خشن باشد
جواهر بگنجینه داران سپار
جوین نان که از سعی بازو خورم
که روشن کند برین آهوی من
ستم برستم پیش عدلست داد
چو حق بر تو باشد تو بر خلق پاش
ولی راز را خویشتن پاس دار
به از میده بر خوان اهل کرم

چ

چرا پیش خسر بخوازش روی
چرا گوید آن چیز در خفیه مرد
چنان گوی سیرت بکوی اندم
چو اندر زیستان آتش زدی
چو انعام کردی مشو خود پرست
چو آید گنهگاری اندر پناه
چو استاده بر مقام بلند
چو با سفل گونی بلطف و خوشی
چو بینی نزدیکست را زور دست
چو بر دشمنی باشدت دسترس
چو بد ناپسند آیدت بد کن
چو بینی یتیمی سراسر افکنده پیش

چو یکسو نهادی طمع خسروی
که گرفتاش گردد شود روی زرد
که گفتن توانی بروی اندرم
ز شیران به پیرمیز اگر بخسروی
که من سرورم و یگویی زیر دست
نه شرط است کشتن باول گناه
برافتاده که بر شومنندی محمد
فزون گرددش کبر و گردن کشی
نه مردی بود پنبه خود شکست
مرغیانش کورا همین غصیبس
پس آنگه بهم سایه گو بد کن
مده بوسه بروی طفلان خویش

چو بینی دعاگوی دولت هزار
چنین گفت بهرام شه با وزیر
چو تمکین و جاهت بود برو دم
چو خواهی که درفت در والای سی
چو خود را قوی حال بینی و خوش
چو خواهی که نامت همانند بجای
چو خدمت گذاریت گردد کهن
چو خشم آیدت بر گناه کسی
چو خواهنده محروم شد ازوری
چو در زندگانی بدی با عیال
چو در تنگ دستی نداری شکیب
چو دی رفت و فردا نیاید بدست
چو دشمن بدشمن شود مشتغل

خداوند را شکر نعمت گذار
که دشمنوار باز زیر دستان گیر
مکن زور بر مرد در ویش عام
ز شیب تو اضع به بالارسی
بشکرانه بار ضعیفان بخش
پسر را خردمندی آموزد رای
حق سالیانش فراموش مکن
تا مل کنش در عقوبت بسی
چه غم گر شناسد در دیگری
اگر ت مرگ خواهند از ایشان نهان
نگهدار وقت فراخی حسیب
حساب از همین یک نفس کن که هست
تو باد دست بنشین بارام دل

چو در لشکر دشمن افتد خلافت
چو ز دمی نگرده خدنگت قضا
چو سیراب خواهی شدن ز اجوی
چو سلطان عنایت کند بابدان
چو شب‌نم بیفتد مسکین و خرد
چو زور آورد و پنجه‌بهرد مرد
چو شمشیر پیکار برداشتی
چو مردان به برج و درازان
چو نتوان بر افلاک دست آختن
چه خوش گفت یک روز دار و فروش
چه نیکوزده است این مثل پیر
چو گرگ خبیث آمد اندر کند
چو هر گوشه تیر نیل از افگنی

تو بگذار شمشیر خود در غلاف
پس نیست مر بنده را جز رضا
چرا ریزی از بهر برف آب روی
کجا ماند آسایش بخشنده ان
نگر کا فتابش بعیوق برد
چو بازوی توفیق یاری نکرد
نگهدار پنهان ره آتشی
مخنت خور و دست بچ کسان
ضرورت با گردشش ساختن
شفا بایست داروی تلخ نوش
ستور لگدن گرانبار به
بکش در نه دل بر کن از کوفتند
امید است ناگه که صیدی کنی

ح

حدیث درست آخر از مصطفی است
که بخشایش و خیر دفع بلاست
خدا کن ز پیکان کست کسی
که از قطره سیلاب دیدم بسی
خدا کار مردان روئین تن است
یزک سده روئین شکر که است
حرامت بود نان آنکس حشید
که چون سفره ابرو بهم در کشید
حلاوت نباشد شکر و نیش
که باشد تقاضای سخت از پیش

خ

خدا اگر ز حکمت به بنددوری
ز رحمت گشاید در دیگری
خدا ترس را بر رعیت گمار
که معمار ملک است پر میرگار
خردمند مردم هنر پرورند
که تن پروران از هنر لاغرند
خرابی و بدنامی آید ز جور
بزرگان رسند این سخن را بغور
خنک آنکه آسایش مردوزن
گزیند بر آسایش خویشتن

خورنده که خیرش برآید ز دست

به از صاعثم الدهر دنیا پرست

د

در خمی بر سرانی به بند
درون پراکنده گان جمع وار
در آبی که پید اندار و کنار
درختی که بخشش بود برقرار
درخت ز قوم اربجان پروری
درختی و نرمی بهم در به است
دریغ که روز جوانی گذشت
دعای ضعیفان امیدوار
دل زنده هرگز نگرود و هلاک
دل زیر دستان نباشد شکست
دل است ای خردمند زندان راز

اک بانگ زن از دی برآید بلند
که جمیعت باشد از روزگار
غور شناور نیاید بکار
به پرور که روزی دهد میوه بار
مپندار هرگز کزو بر خوری
چو رگ زن که جراحت و مرهم نه است
بله و لعاب زندگانی گذشت
ز بازوی مردی به آید بکار
تن زنده دل گیرد چه پاک
میاد که روزی شوی زیر دست
چو گفتمی نیاید ز بنجیر باز



دل در دست ان برآور بند
که هرگز نباشد دولت در دمنده
دل اندر دل آرام دنیا بند
که نشست با کس که دل بر نکند
دو چشم از پی صنع باری نکوست
زعیب برادر فرو گیر و دوست
دو کس چه کنند از پی خاص و عام
یکی نیک محضر در گذشت نام

رطب ناورد چوب خمر زهره بار
چو تخم افکنی بر همان چشم دار
رعیت نشاید به بیداد گشت
که بر سلطنت را پناه بند و پشت
ره راست روتا بمنزل رسی
تو بر ره نه زین قبل و پس
ره نیک مردان ازاده گیر
چو استاده دست افتاده گیر
ریاست بدست کسافی خطاست
که از دستان دستها برخاست

ن

ز دعوی تهی آی تا پر شوی
تو از خود پری زان تهی میردی
ز دشمن شنو سیرت خود کرد دوست
هر آنچه از تو آید پیشش نکوست

زن خوب فرمان برپا رسا
ز نعمت نهادن بلندی مجوی
زهش یار عاقل نه ز سید کدست

کند مرد در ویش را پادشا
که ناخوش کند آب استاده بوی
ز نند در گریه بان نادان مست

س

سپاهی که عاصی شود بر امیر
سپه را مکن پیش رو جز کسی
ستانه ده داد آنکس بخت
ستایش سرایان نه یار تواند
سخن تا نگونی بر او دست هست
سخن چین کند تازه جنگ قدیم
سرگرم باید هم اول برید
سکن در چو با شرقیان حرب داشت

در اما تو انی بخدمت بگیر
که در جنگها بوده باشد بسی
که تواند از پادشاه درخواست
ملامت کنان دوستدار تواند
چو گفته شود یابد او بر تو دست
بخشم آورد نیک مرد سلیم
نه چون گوسپندان مردم درید
در خیمه گویند بر غرب داشت

سیاه اندرون باشد و سنگدل
سیاه چال مرد اندر اوبت پای
که خواهد که موری شود تنگدل
به ازفتنه از جای بردن بجای

ش

شکر عاقل از دست آنکس نخورد
شکسته متاعی که در دست توست
شکسته قیج گر به بند چست
شکم بنده دست است و زنجیر پای
شکم بنده بسیار بینی خجسته

که رواز تکبر بر او سر که کرد
از آن بکه در دست دشمن دست
نیاید و نخواهد بهای درست
شکم بنده کمتر پرستد خدای
شکم پیش من تنگ بهتر که دل

ص

صدف دار گوهر شناسان راز

دهن جز بلولونه کردند باز

ص

ضمیر دل خویش منهای زود | که هر که خواهی توانی نمود

ط

طبع بند و دفتر حکمت بشوی | طبع بگل و هر چه دانی بگویی
 طبع را سه حرف است هر سه‌تی | از آن نیست مرطامعان راهی
 طبع آبروی تو قهر بر نخست | برای دو وجود امن و بر بخت
 طبع را نه چندان دهاست باز | که بازش نشیند بیک لقمه از

ظ

ظالمی را خفته دیدم نمرود | گفتم این فتنه است خوابش برده

ع

عبادت بجز خدمت خلق نیست | تسبیح و سجاده و دلق نیست

عدو را به الطاف گردن بیند | که نتوان بریدن به تیغ این کند
 عدو زنده گشته پیر امنست | به از خون او گشته درد امنست
 عالمی را که گفت باشد و بس | هر چه گوید نگیرد و داند ر کس
 عالم آنکس بود که بد فکند | نه بگوید بخلق و خود نه کند
 عالم که کامرانی و تن پروری کند | او خوشتر گم است که راهبری کند
 عاقبت گرگ زاده گرگ شود | گرچه با آدمی بزرگ شود
 عابد که نه از هر خدا گوشت نشیند | بیچاره در آئینه تاریک چه بیند
 علم چندان که بیشتر خوانی | چو عمل در تو نیست نادانی

غ

غریب آشنا باش و سیاح دوست | که سیاح جلاب نام نکوست
 غلام آبکش باید و خشت زن | بود بنده نازنین مشت زن
 غم و شادمانی نماند و لیک | جز ای عمل ماند و نام نیک

غواص گر اندیش کند کام بهنگ
غمی کز پیش شادمانی بری
غم فرزند و نان و جامه و قوت

هرگز نه کند در گرانمایه بچنگ
به از شادی کز پیش غم خوری
بازت آرد ز عالم ملکوت

ف

فردان سخن باشد گنده گوش
فروتن بود هوشمند گزین

نصیحت نگیرد مگر در خموش
بند شاخ پر میوه سر بر زمین

ق

قدم باید اندر طریقت نه دم
قدیمان خود را بیفزای قدر
قضا کشتی انجا که خواهد برد
قلم زن نگهدارد دشمن شیر زن

که اصلی ندارد دم بی قدم
که هرگز نیاید ز پرورده غدر
و گر نا خدا جامه بر تن درو
نه مطرب که مردی نیاید ز زن

قناعت تو انگر کند مرد را
قناعت کن ای نفس براندگی

خبر ده حریص جهان گرد را
که سلطان و درویش بینی یکی

ک

کرم کن که فردا که دیوان نهند
کسانیکه پیغام دشمن برند
کسان بر خورند از جوانی و بخت
کسی خسپد آسوده در زیر گل
کسی خرمن نیکنامی نکاشت
کسی خوشتر از خویش تن داریت
کسی را که پندار در سر بود
کسی را که در ج طمع در نوشت
کسی را که نزدیک ظنت بد اوست

منازل بمقدار احسان دهند
ز دشمن همانا که دشمن ترند
که بر زیر دستان نگیرند سخت
که خسپند از او مردم آسودول
که زو خرمن کام دل بر داشت
که یا خوب و زشت کشش کار نیست
پندار هرگز که حق بشنود
نباید بکس عبد و خادم نوشت
چه دانی که صاحب ولایت خود است

کسی را که نام آمد اندر میان
کسی قول دشمن رساند بدست
کشدمرد پر خواره بار شکم
کلید در دوزخ است آن نماز
کلید ظفر چون نیاید بدست
کنون دست مردان جنگی ببوس

گ

گدائی که بر خاطرش بند نیست
گر آزاوه بر زمین خُشب و بس
گر از دوست چشمت بر احسان او
گر از حاکمان سختت آید سخن
گر آئی که دشمنت گوید مرغ
به از پادشاهی که خورسند نیست
مکن بهر غالی زمین بوس کس
تو در بند خویشی نه در بند دوست
تو بر زیر دستان درشتی مکن
و گر نیستی گو برد باد سنج

گر انصاف خواهی سگ حق شناس
گر انصاف پرستی بد اختر کسی است
گر اندیشه داری ز دشمن گزند
گرت جابه باید مکن چون خسان
گرت سیرت خوب زیبا بود
گر فتم ز تو ناتوان تر بسی است
گر فتم گرفتار افتادگان نیستی
گرت مملکت باید آراسته
گرت قربتی هست در بارگاه
گفته کار را عذر نسیان بند
بسیرت به از مردم ناسپاس
که در راحتش ریخ دیگر کسی است
بتعویذ احسان ز بانس به بند
بچشم حقارت نگه در کان
همه وقت عیشت همیاب بود
توانا تر از تو هم آخر کسی است
چو افتاده بینی چرا ایستی
مده کار معظم بنو خاسته
بحاجت مشو غافل از پادشا
چو ز نهار خواهد تو ز نهارده

م

مجنشای بر هر کجا ظالمی است
که رحمت بر او جور بر عالمی است

مجال سخن تان بینی ز پیش
 مجال سخن تا بیسی گموی
 مرز آبروی برادر بکوی
 مروت نباشد بر افتاده زور
 مروت نباشد بدی با کسی
 مراعات دهقان کن از بهر خویش
 مزین تا توانی با برو گره
 مسوزان و خست گل اندر خریف
 مسلم کسی را بود روزه داشت
 مشقت نیز و جهان داشتن
 مکن بآبدان نیکی ای نیکبخت
 مکن با فرومایه مردم نشست
 مکن پیش دیوار غیبت بسی

بی بهره گشتن مبر قدر خویش
 چو میدان نه بینی نگه دار گوی
 که دهرت نیز و بشهر آبروی
 برو مرغ دون دانه از پیش مو
 که ز و نیکی دیده باشی بسی
 که مزور خوشدل کن کارش
 که دشمن اگر چه زبون دوست
 که در نو بهارت نماید طریف
 که در مانده را و هدنان چاشت
 که رفتن بشمشیر و بگذاشتن
 که در شور و نادان نشان درخت
 چو کردی ز هیبت فرو شوئی دست
 بود کز پیشش گوش داور کسی

مکن تا توانی دل خلق ریش
 مکن شادمانی بمرگ کسی
 مکن عمر ضائع با فسون حیف
 مکن عیب خلق ای خردمند شای
 مکن گفتت مردی خوش فاش
 مکن ناله از بینوایی بسی
 مکش بچه مار مردم گزای
 مگو آنکه گر بر ملا اوقت
 منه جان من آب ز بر پیشین
 من از نام مردم بزیستی برم
 منه بر جهان دل که بیگانه است
 منه در جهان راز با هر کسی
 من دول بر این دولت پنجره ز

و گر نیکی نیکنی پنج خویش
 که دهرت پس از وی نماند بسی
 که فرصت عزیز است و الوقت سیف
 بعیب خود از خلق مشغول باش
 چو مردی نمودی محنت مباح
 چو بینی ز خود بیتواتر کسی
 چو کشتی در آن خانه دیگر مپای
 وجودی از آن در بلا اوقت
 که صراف آنرا نکیر و بچیر
 مگویم بجز غیبت ندارم
 چو مطرب که هر روز در خانه ایست
 که جاسوس همکار دیدم بسی
 بدو دل خلق خود را مسوز

منقص بود عیش آن تندرست
هزار و رمندی مکن بر کهان
میان دو تن جنگ چون آتش است
میان دو کس آتش افروختن

که باشد به پهلوی بیمارست
که بر یک نمطی ننماید جهان
سخن چین بد بخت نیز کم کش است
نه عقل است و خود در میان هفتون

ن

نباید برسم بد آئین نهاد
نخست آدمی سیرتی پیشه کن
نخو اهی که نفرین کند از پست
نخو اهی که باشی پرکنده دل
ندارد کسی با تو ناگفته کار
ندیدم ز غماز سرگشته تر
نصیحت نجات است اگر بشنوی

که گویند لعنت بر آن کین نهاد
پس آنکه ملک خوئی اندیشه کن
نگو باش تا بد نگویید کست
پر اکندگان راز خاطر محصل
ولیکن چو گفتمی دلش بسیار
نگون طالع و بخت برگشته تر
ضعیفان میفکن بکلف قوی

نظر کن چو سوار دای پشت
نگو سیرت و بی تکلف برون
نگو گفت لقمان که ناز لیستن
نه کردند بردست من اختیار
نگوئی و رحمت بجای خودست
نگردند رغبت هنر پروران
نشستی بجای دگر کس بسی
نگوئی کن امسال چون ده تو را
نگو کار پرور نه بیند بدی
نگهدار فرصت که عالم دمی است
نمرد آنکه ماند پس از دی بجای
نو آموز را ذکر تحسین و زه
نه دانا بسی از اجل جان بهرد

نه آنکه که پرتاب کردی ز دست
به از نیک نام خراب اندرون
به از سالها بر خطا زیستن
که من خویشتن را کنم بختیار
ولی بابدان نیکم دی بد است
بشادی خود از غنم دیگران
نشیند بجای تو دیگر کسی
که سال دگر دیگری ده خداست
چو بد پروری خصم جان خودی
دمی پیش دانا به از عالمی است
پل و مسجد و چاه و جهانسرای
ز تو پنج و تهدید استاد به
نه نادان بنا ساز خوردن بمرد

نه روزی بسر پنجگی میخورند
 نه هر کس سزاوار باشد بمال
 نه منعم بمال از کسی بهتر است
 نه پیوسته رز خوشه متر دهد
 نه هر آدمی زاده از دونه است
 نیز ز غسل جان من زخم نیش

که سر پنجگان تنگ روزی تری
 یکی مال خواهد یکی گوشمال
 خراج ابله پوشد خراست
 گهی برگ ریزد گهی برده
 که دوز آدمی زاده بدیه است
 قناعت نکوتر به دوشاخیش

و

ورایدون که دشوارت آید سخن
 وگر خواهی با دشمنان نیکخوست
 وگرفت و آثار خیرش ننماید
 وگر زورمندی کند با فقیر
 وگر سخت آید نکوهشش ز من

وگر هر چه دشوارت آید مکن
 بسی بر نیاید که گردند دست
 نشاید پس از مرگش الحمد خواند
 همین پنج روزش بود دارگیر
 با نصاف پنج نکوهش مکن

ه

هر آن کو برد تمام مردم بعار
 هر آنکه که بر دزد رحمت کنی
 هر آنکس که جور بزرگان نبزد
 هم از باد ادا در کلیه است
 هر طفل کو جور آموزگار
 هر آنکه که عیبت نکویند پیش
 همه تخت و ملکی پذیرد زوال
 همه وقت پر دوار مشک و سبوی
 همین است پندت اگر بشنوی
 امیدون مسافر گرامی بدار

تو چشم نکو گوئی از وی مدار
 به بازوی خود کاروان میزنی
 نسوزد دلش بر ضیقان خور
 به از سود و سرمایه دادن ز دست
 نه بیند جفا بیند از روزگار
 هنردانی از جاهلی عیب خویش
 به جز ملک فرمانده لایزال
 که پیوسته در دود روان نیست جوی
 که گر خار کاری سمن ندروی
 که تا نام نیکت برود در دیار

ی

یقین بشنو از من که روز یقین

نه بیند بدی مردم نیک بین

یکی بر در خلق رنج آزمای
یکی را که با خواج تست جنگ
یکی طفل بردارد از رخس بند
یکی را بزندان درش دوستان
یکی را که دیدی تو در جنگ پشت
یکی آنکه در نفس خود بین بهاش
یکی کرده بی آبروی بسی
یکی گفت جور آزمودی و درد
یکی گفت زین نوع شیرین نفس
در این شهر سعدی شناسیم دس

نصیحت کسی سودمند آیدش
که گفتار سعدی پسند آیدش

بحمد الله والذی بیضنه ثانی خاتمه یافت در تاریخ ۱۴ شهریور ماه فصلی
۱۳۵۵ مطابق سلخ ربیع الثانی ۱۳۵۵ قمری ۲۹ تیر ۱۳۵۵ شمسی هجری مطابق
۲۰ جولائی ۱۳۵۵ قمری در قصبه پر بعضی تعلقه اورنگ آباد دکن اسید که پسند اهل فوق
و معرفت گردد و لغزش و سهواً از القلم مکرمت تصحیح فرمایند و خورده بر این
همچنان نه گیرند که العذر عند الکرام مقبول.

قطعه

بقدر دانش خود سعی کردم ^{معدت} تو کوشش کن از این بهتر بیاور
چه از طعن ام دل میخراشی که عفو از اهل عرفان است بهتر
هر آن تا خوب شد بگذارد و بگذرد
چو در بادام گرد و نیز بنی مغز
کلام خالق است آن کوست بنی
ز مفتون بی هنر تر در جهان نیست
چو جوی عیب نادان ای هنرؤ
بسی باشد الامر و سخنور
بنیان آمده آن محتر
چه جوی عیب نادان ای هنرؤ

بسم الله الرحمن الرحیم
والسلام علی من اتبع الهدی
در حیدر آباد دکن
۱۳۵۴
تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۵۴ قمری

اطلاع



بحمد الله والمنه از برکت همراهی معارف خواهان هنرپروران
 کتاب تطاب را که رهبر و راه نماست طالبان علوم را بسوی ترقی و تعالی
 بطبع رسیده از این کتاب یادگار فردوسی که بهترین معرفت شاعر شهیر
 ایرانی که ابالی غرب او را همپایه هومر و دعدا و ادب شرق او را
 پیغمبر شعر و ادب تسلیم نموده و علامه ابن الاثیر در خاتمه
 مثل السائر شاهنامه را قرآن فارسی مینویسد برای طبع
 حاضر است امید که از توجه و همراهی معارف پشروهان بزودی بطبع
 و نشر آن موفق گردیم قیمت یک روپیه هشت آنه امیدست خریداران
 قبل از طبع اسامی خود را درج و از این راه خدمتی بمعارف بنمایند.

146
16